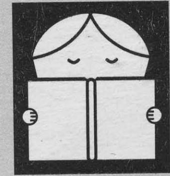
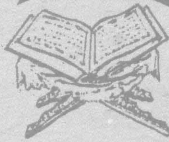
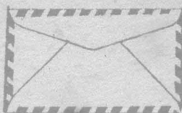












درى

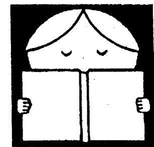
صنف چهارم

بیفیر

تعلیمات اساسی برای مهاجران افغان

gtz

BEFARe



دری

صنف چهارم

مؤلف : محمود ذهین



بیــفیــر

تعلیمات اساسی برای مهاجران افغان

Farmal Education Progromme

Title of The book : Dari Grade IV

Author : Mahmood Zahin Oxus

Editors : Mir Abdul Malik Hashemi

Mehrabudden Farzam

Composer : Waheedullah Wardag

Artist : Rajab Ali Hunarkhwah

Calligrapher : Abdul Halim Safi

Publisher : G.T.Z-BEFARe

Production and Publication Section

First Edition : May 2003

No. of Copies: 2,000

پــروگـــــرام تـعلیـمات رسمـــی

نام کتاب : دری صنف چهارم

مؤلف : محمود ذهین اکسوس

ادیتوران : میر عبدالمالک هاشمی

محراب الدین فرزام

کمپوزر : وحیدالله وردگ

رسام : رجب علی هنرخواه

خطاط : عبدالحلیم صافی

ناشر : جی . تی . زید - بیفیر

بخش تألیف و نشرات

چاپ اول : ثور ۱۳۸۲

تعداد : ۲۰۰۰ نسخه

- این کتاب با استفاده از رهنمای معلم تدریس میشود که در مجلد جدا چاپ شده است .



یاد آوری

موسسهٔ جی، تی، زید - بیفیر مفتخر است که به سلسلهٔ کتابهای درسی دورهٔ ابتدایی سیستم تعلیمات رسمی اینک کتاب دری صنف چهارم را تقدیم میدارد.

تدوین کتابهای دری صنف های اول، دوم و سوم به ملاحظهٔ معیار دانش و سویهٔ شاگردان آن صنف ها محدودیت های اجباری را متضمن بود اما در تدوین و تألیف کتاب دری صنف چهارم از همچو محدودیت ها قسماً کاسته شده است. زیرا امکان گنجانیدن مفاهیم و متن های کاملتر که پیامهای سودمند اجتماعی - اخلاقی را حایز باشد میسر بود.

بنابر آن کوشش به عمل آمد تا متن هایی که رشد فکری شاگردان و تربیهٔ سالم آنها را در بر داشته باشد انتخاب گردد. همچنان این هدف مدنظر قرار داشت که مفاهیم و موضوعهای مختلف و ضروری، از قبیل: مفاهیم دینی و عقیده تی، فرهنگی و تعلیمی، زبانی، محیط زیست، وطندوستی، صلح، موضوعهای اقتصادی و زراعتی، تربیتی و اخلاقی، حقوقی و اجتماعی، صحت و حفظ الصحهٔ وقایوی، مطالب مربوط به زن و خانواده، ماین، مواد مخدر و مسایل ابتدایی علمی گنجانیده شود.

در انتخاب متن ها از کتاب های ذیل استفاده شده است:

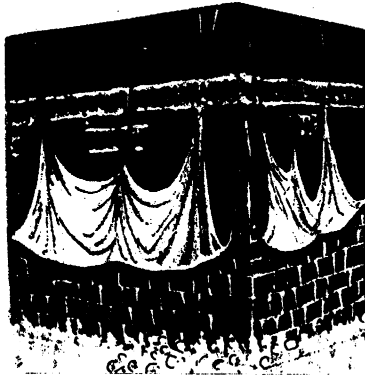
- قرائت دری برای صنف چهارم، مؤلف محمد آصف مایل، طبع سال ۱۳۴۹ ش.
- قرائت دری صنف چهارم، تدوین ریاست تألیف و ترجمهٔ وزارت معارف، سال چاپ ۱۳۵۷ ش.
- سرزمین خورشید، کتاب خوانش ۴ ، کابل ۱۳۶۰ .
- زبان دری ۴ ، کابل ۱۳۶۳ .
- دری برای صنف چهارم، تألیف مدیریت نصاب مرکز تعلیمی افغانستان، سال طبع ۱۳۶۷ هـ ش.
- اقرأ ـ قرائت دری برای صنف چهارم، سال ۱۳۷۰ .
- پښتو، د څلورم ټولګي له پاره، بیفیر، قوس ۱۳۷۹ .

هدف دیگر انتخاب این متنها این است که کتاب حاضر (دری صنف چهارم) به معیار سایر کتابهای درسی صنف های چهارم در تعادل و توازن باشد.

فراموش نباید کرد که تألیف کتاب درسی در دیار هجرت که خلای نبودن اهداف و پالیسی ملی معارف، نصاب تعلیمی، مفردات و پروگرام منظور شدهٔ رسمی دولتی در میان است نه تنها کار دشوار میباشد بل که، رعایت دقیق مسیر واقعی نصاب تعلیمی و پرنسیپ های علمی و عملی تألیف و تدوین اصولی کتاب را شاید کمتر مورد توجه قرار داده باشد که امید است مؤلفان محترم و متخصصان نصاب تعلیمی با درک همچو مشکل، نارسایی های کتاب و تقصیر مؤلف را به نظر اغماض نگریسته، نظرها و پیشنهادات اصلاحی و عملی شان را به خاطر تجدید نظر در چاپهای بعدی آن کتباً به ادارهٔ جی تی زید ـ بیفیر ارسال دارند و من الله التوفیق.

م. ذ. آ.

فهرست عنوانهای دری صنف چهارم



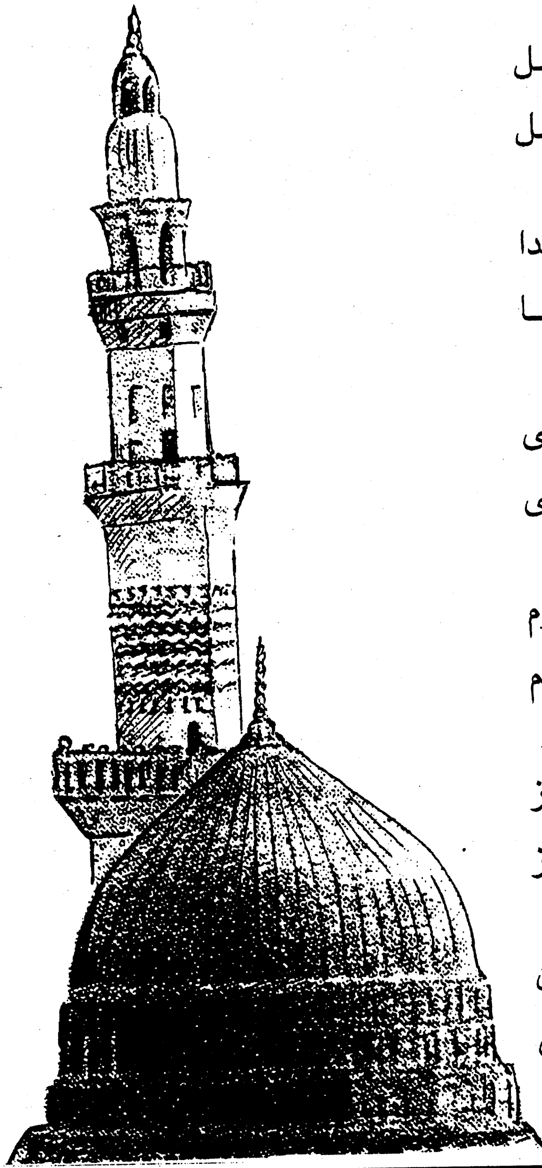
حمد

شکر گویم بر خدای مهربان — آنکه باشد خالق کون و مکان
آنکه ما را جسم و جان بخشیده است — قوهٔ نطق و بیان بخشیده است
کرده نازل هر زمان پیغمبری — تا که باشد مردمان را رهبری
ساخت ما را از عطای بیکران — امت پیغمبر آخر زمان
نام پاک او محمد مصطفی — است بیشک بهترین انبیا
بهترین چیزی که بهر ما گذاشت — رهنما و راهبر، قرآن گذاشت

باد هر دم از خداوند ودود
بر وی و بر آل و اصحابش درود

- حمد : ثنا و صفت خداوند جل جلاله
- کَون : هستی، موجودات
- مکان : جای، محل
- نطق : سخن گفتن، گپ زدن
- نازل : پایین شده
- عطا : بخشش
- بیکران : بی پایان، بی اندازه
- امت : پیروان یک پیغمبر
- انبیا : نبی ها، پیغمبران
- آل : اهل خانه، خانوادهٔ پیغمبر (ص)
- اصحاب : یاران و هم صحبتان پیغمبر
- درود : دعا، ثنا، رحمت

نعت



محمـــد شـــهٔ انـــبیـــا و رُســـل
کـــه در بـــنده گـــی او بـــود بـــه زکُـــل

بیـــاورده بـــر مـــا پیـــام خـــدا
دگـــر ســـنت خـــود نـهـــاده بـــه مـــا

بیـــاموخت بـــر مـــا رهٔ بـــنده گـــی
رهـــانید مـــا را ز شـــرمنده گـــی

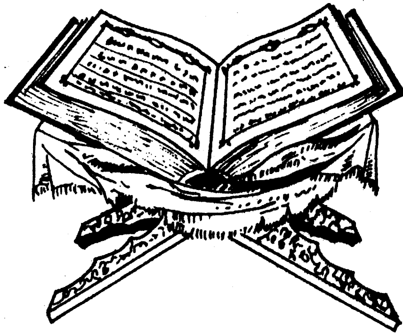
نهـادی کـه بـر مـا گذاشـت از کـرم
نجـــات همـــه مؤمـــنان شـــد ز غـــم

دمـــادم زمـــا ایـــن درود و نیـــاز
شـــب و روز در پـــنج وقـــت نمـــاز

بـــه آل و بـــه اصـــحاب او اجمعـــین
رســـانی خدایـــا تـــو تـــا یـــوم دیـــن

- محمد : ستوده، نیک خو
- رسل : رسول ها، پیغمبران
- پیام : خبر یا سخنی فرستاده شده
- سنت : روش، طریقه، قول و فعل حضرت محمد ﷺ
- نهاد : تهداب، اساس
- نجات : خلاصی، رهایی
- کرم : جوانمردی، بزرگواری
- اجمعین : همهٔ شان، همه گی شان
- یوم دین : روز قیامت
- دمادم : پشت در پشت

پیروی از قرآن شریف



قرآن شریف کتاب خداوند جل جلاله است. قرآن شریف به واسطهٔ حضرت جبرائیل علیه السلام به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده است. قرآن کریم یکصدو چهارده سوره دارد، که در سی پاره یا جزو میباشد. قرآن شریف برای رهنمایی انسانها فرستاده شده است. تمام مسلمانها پیروان قرآن شریف اند. همه مسلمانها چیزهایی را که قرآن شریف به کردن آنها امر کرده است عمل میکنند و چیزهایی را که منع کرده است پرهیز میکنند. بر هر مسلمان پیروی از قرآن و سنت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم لازم است.

در قرآن شریف گفته شده که با ظالم دوستی نکنید. در قرآن شریف گفته شده که هیچکس را به ناحق نکشید. در قرآن شریف گفته شده که همه مسلمانان متحد باشند.

وظیفهٔ ما اینست که تمام اوامر و نواهی قرآن شریف را بفهمیم و از آن پیروی کنیم تا رستگار شویم.

- امر : فرمان، حکم، هدایت
- نهي : باز داشتن، منع کردن
- صادق : راست گوی
- حکم : فرمان، امر، هدایت
- متحد : یکی شده، پیوسته، یکجا شده
- اوامر : امرها، فرمانها
- نواهی : جمع نهی
- رستگار : آزاد، آسوده، نجات یافته



ترانهٔ بهار

گـردیده بهـار و مـوسم کـار   جانبخش شـده نسیـم گلـزار
افشـانده گهـر بـه بوستـان ابر   خنـدیـده گـل و شگفتـه ازهـار
هنـگام بهـار وقت بـذر است   گـردیـده وتـر زمیـن نـمدار

دهقـان جـوان بیـا بـه صحـرا
بـا مالـه و بیـل و یوغ و اسپار

رویـیـده بـه مـرغـزار سبـزه   گـلهـای قشنگ رستـه بسیـار
چـوپان بچه های چست و چـالاک   بـا رمـهٔ خـود روان بـه کهسار
پـژمـرده گی رخت بستـه از باغ   کس نیست دریـن حدیقـه بیکـار

دهقـان جـوان بیـا بـه صحـرا
بـا مالـه و بیـل و یوغ و اسپار

- جانبخش : بخشندهٔ جان، زنده کننده
- نسیم : باد نرم صبح بهاری
- افشانده : پاش داده، پراگنده ساخته
- گهر : دانهٔ قیمتی مانند مروارید.
- ازهار : شگوفه ها
- مرغزار : چمنزار، سبزه زار، زمین سبز و خرم
- رسته : سبز شده، سر کشیده.
- حدیقه : باغ

احترام معلم

هارون الرشید خلیفهٔ عباسی دو پسر داشت. یکی امین و دیگری مامون. این دو شهزاده نزد کسایی، که عالم مشهور بود، درس میخواندند. امین و مامون هردو میدویدند که کفش های معلم خود را پیش پایش بگذارند. این کار همیشه سبب جنجال آن دو برادر بود تا فیصله کردند که یک لنگ کفش معلم را یک برادر و لنگ دیگرش را برادر دیگر پیش پای استاد بگذارند.

روزی هارون از وزرا و بزرگان دربار خود پرسید: محترمترین و بزرگترین اشخاص نزد شما کیست؟

تمام شان خلیفه را یاد کردند، مگر خلیفه گفت: محترمترین اشخاص کسی است که شهزاده ها پیش پایش کفش میگذارند. مقصودش هُمان کسایی عالم مشهور و معلم هردو شهزاده بود.

ای کودک دانش طلب عـاقبت اندیش
این پنـد بیـاموز کـه گـویند حکیمـان
مقـدار معلـم ز پـدر بـیش بـود بـیش
کاین پرورش تن دهد آن پرورش جان

- خلیفه : جانشین، کسی که جانشین کسی دیگر شود.
- مشهور : نامدار با نام
- دانش طلب : طلب کنندهٔ علم و دانش
- دربار : بارگاه، جای پادشاه
- عاقبت اندیش : آنکه پایان یک کار را بنگرد
- پند : نصیحت ، اندرز
- حکیمان : دانا ها ، دانشمندان، جمع حکیم

وطن

وطن خانهٔ مشترک همهٔ ماست. زنده گی در وطن راحت و آرامی است. ما و گذشته گان ما به نعمت های وطن پرورش یافته ایم. از هوای آن تنفس کرده ایم. از آب آن نوشیده ایم. از پیداوار و خوراکهای لذیذ آن استفاده کرده ایم.

وطن مانند مادر ماست. افراد وطن برادران ما اند. ما وطن خود را دوست داریم. چنانکه خدمت و احترام مادر بر ما لازم است، خدمت وطن و وطنداران بر ما نیز لازم است.

ما برای آرامی و آبادی افغانستان خدمت میکنیم. آرامی و زنده گانی ما مربوط به خدمت به وطن، آبادی و آرامی وطن ما است. افغانستان دارای شهرهای آباد و کلان است. کابل پایتخت وطن عزیز ماست. شهر ما، شهر کابل و تمام شهرهای افغانستان برای ما یکسان عزیز است. باشنده گان تمام شهرهای وطن برادران ما اند، در غم و شادی هموطنان با هم شریک استیم. هر گوشهٔ وطن که آباد و آرام باشد فایدهٔ آن به ما میرسد. اگر خدا ناخواسته در کدام گوشهٔ وطن نا آرامی، مریضی و بیچاره گی پیدا شود، همه هموطنان از آن ضرر میبینند.

پس تمام جاهای وطن خود را مثل خانه، قریه و شهر خود دوست داریم و برای آبادی تمام افغانستان خدمت و فداکاری میکنیم.

- مشترک : شریکی
- راحت : خوشحالی یافتن، آرامی یافتن
- نعمت : احسان، نیکی، بهره و خوشی
- پرورش : تربیه کردن
- لذیذ : با مزه
- یکسان : یک قسم
- باشنده گان : کسانیکه دریک جای سکونت کنند.
- هموطنان : کسانی که از یک وطن باشند.


نقشهٔ افغانستان
بدخشان
تخار
کندز
بلخ
جوزجان
سمنگان
بغلان
فاریاب
سرپل
بادغیس
بامیان
پروان
کاپیسا
کابل
وردک
ننگرهار
کنر
نورستان
لغمان
لوگر
پکتیا
خوست
هرات
غور
ارزگان
غزنی
پکتیکا
فراه
زابل
نیمروز
هلمند
کندهار

سخنان بزرگان

- اگر دلهای تان پاک باشد، هیچوقت از تلاوت قرآنکریم و شنیدن آن سیر نمیشوید.
- جاهل کسی است که آخرت خود را به دنیا بفروشد.
- اشخاص خوش زبان هیچ دشمن نداشته، همیشه در میان دوستان خود میباشند.
- بهترین آرزو خدمت به مردم است.
- دروغ نگویید، زیرا دروغ باعث شرمنده گی میشود.
- با آدم بد نام همراهی نکنید.
- سخن به اندازهٔ خود بگویید، کم بگویید و زیاد بشنوید.
- سخن سنجیده بگویید تا دوست تان نرنجد.
- به راستگویی عادت کنید و سوگند نخورید.
- دروغ نگویید و دشنام ندهید تا نزد مردم عزیز باشید.
- سخن بیجا و بیفایده مگویید که سخن نگفتن بهتر از بیهوده گویی است.
- علما و بزرگان را احترام کنید و به پند آنان گوش دهید تا عالم شوید.
- از اشخاص نادان و بی تربیت بگریزید تا در نظر مردم خوار و حقیر نشوید.

- تلاوت : خواندن قرآنکریم
- سنجیده : فهمیده
- سوگند : قسم
- دشنام : حرف زشت، ناسزا
- عزیز : شریف، محترم
- بیهوده : بی فایده
- خوار : بی ارزش
- حقیر : خوار و بی مقدار



قواعد مکتب

احتـــرام قـــواعـــد مکتب | واجب آمد به پیش اهـل ادب
طفل دانستـــهٔ هنـــر آمـــوز | کـه بود بخت و طالـعش پیروز
تـــا بـه مکتب بـود سرو کارش | نبـــود بـــر خلاف رفتـــارش
هـر چی استـاد میکنـد ارشاد | سخنش را نـمیبـرد از یـــاد
ای پسر هر که است نیکسیر | دانـد استـاد را بـه مثـل پـدر
چـون معلم شده است راهبرت | دوست دارش چو مادر و پدرت
هـر چی تعلیـم داده یـاد بگیـر | هـر نصیحت کـه میکنـد بپذیر

عـزتـش داروبـاش فـرمانبـــر
تـا شنوی بـا کمـال و نـــام آور

- قواعد : جمع قاعده، قانون
- بخت : طالع
- پیروز : کامیاب
- بپذیر : قبول کن
- نیکسیر : خوش خلق، خوشخوی
- هنر آموز : کسی که هنر را یاد میگیرد
- ارشاد : هدایت کردن به راه راست
- کمال : کامل شدن، ترقی کردن
- نام آور : مشهور، دارای نام و شهرت
- فرمانبر : کسی که امر بزرگتر از خود را اجرا کن

حقوق همسایه

کسانی که در پهلوی خانهٔ ما زنده گی میکنند همسایه ها گفته میشوند. همسایه ها حقوق زیاد دارند. باید با همسایه های خود از اخلاق نیک و همکاری کار بگیریم. در وقت خوشی و غم شریک آنان شویم و همیشه از آنها خبر گیری کنیم.

در کار های سخت و مشکل با آنها کمک کنیم و برای شان ضرر نرسانیم. اگر با همسایهٔ خود رفتار خوب نماییم، خداوند جل جلاله از ما خوِش میگردد و اتحاد و محبت پیدا میشود. اگر همسایه از ما آزرده شد خداوند جل جلاله هم نا راض میگردد.

هر مسلمان باید با همسایه های خود رویهٔ نیک داشته باشد و از هیچ نوع کمک و همکاری با آنان دریغ نکند.

- هنگام : وقت
- ضرر : نقصان
- اتحاد : یکی شدن
- محبت : دوستی
- آزرده : خفه
- ناراض : رضائیت نداشتن
- رویه : روش ، فکر
- دریغ : خود داری کردن

اخلاق و صفات حضرت پیغمبر ﷺ

حضرت محمد صلی الله علیه وسلم اخلاق نیک و صفات خوب داشتند. برای رهنمایی مردم رنج و زحمت را قبول میکردند. با خورد و بزرگ مهربان بودند. با فقیران نشست و برخاست میکردند و با آنها یکجا غذا میخوردند. یتیمان را نوازش میکردند و از بیماران خبر گیری مینمودند. با نیکی و بخشش دشمنان را دوست و سر کشان را رام میساختند.

بسیار با حیا و متواضع بودند. غرور و تکبر نداشتند. در سلام دادن بر کوچک و بزرگ عجله مینمودند. پیران و دانشمندان را بسیار احترام میکردند. هیچوقت از خشم و غضب در مقابل کسی کار نمیگرفتند. غیبت، دروغگویی، سخن چینی، فریب دادن و گفتن کلمه های زشت را خوش نداشتند.

همین اخلاق خوب و صفات نیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود که مردم به زودی دین اسلام را قبول کرده، مسلمان شدند و پیروان شان زیاد گردید.

- صفات : صفت ها
- صفت : توصیف کردن
- رنج : مشکل، عذاب
- نوازش : دلجویی، مهربانی
- سر کشان : یاغی ها، نا فرمان ها
- رام : آرام کردن، خو گرفتن
- متواضع : بی کبر، نرم
- عجله : زودی، تیزی
- خشم : قهر، غضب
- غیبت : پشت سر بد کسی را گفتن
- سخن چینی : سخن یکی را به دیگری رسانیدن

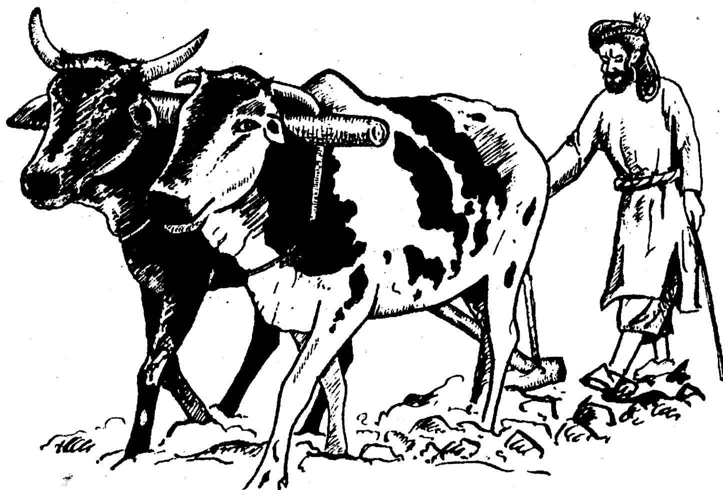
بی زحمت راحت نیست

در قریهٔ ما جوانی به نام احمد وجود داشت که بیکار بود و همیشه غله و خوراکهٔ خود را از مردم قرض میگرفت.

یکروز بسیار سرگردانی کشید اما هیچکس برایش قرض نداد. با خود گفت: پدر محمود یک آدم شریف و پولدار است، نزد او میروم و از او قرض میگیرم. احمد نزد پدر محمود رفت و مشکلات خود را برایش گفت. آن شخص که از بیکاری احمد خبر شد برایش گفت: یک گپ برایت میگویم، اگر قبول کنی کمی غله هم برایت میدهم.

احمد گفت: هرچه بگویی قبول دارم.

پدر محمود گفت: پنج جریب زمین للمی دارم. آنرا کشت کن وقتی که حاصل آنرا گرفتی قسمت زیاد آنرا به تو میدهم.



احمد از سخن پدر محمود خوش شد. از یک دهقان قلبه و گاو هایش را طلب نمود زمین را شدیار کرد سنگ ها و گیاههای آنرا چید و زمین را گندم کشت کرد. مصرف قلبه و قیمت تخم را پدر محمود برایش داد. همان سال بارانهای زیادی بارید. گندم احمد خوب سبز شد. وقتی که گندم پخته شد، احمد آنرا درو کرد، خرمن ساخت و پاک کرد.

برای برداشتن و وزن کردن خرمن پدر محمود را هم خواست. پدر محمود گندم را تقسیم کرد قرض خود را گرفت و برای احمد گفت: همیشه این زمین را کشت کن.

قسمت زیاد گندم برای احمد رسید، احمد یکمقدار آنرا فروخت و مقدار دیگر را برای خوراک خود ذخیره کرد. وقتی که احمد نتیجهٔ کار و زحمت خود را دید دانست که واقعاً بی زحمت راحت نیست.

- راحت : آرامی
- جریب : زمینی که درازی آن ۵۰ متر و بر آن ۴۰ متر باشد.
- للمی : کشت خشکه، کشت در زمین بدون آب
- کشت : زراعت، کاشتن
- شدیار : زمین قلبه شده
- ذخیره : چیزی که برای آینده پس انداز کنند
- خرمن : تودهٔ غله

جمله چیست ؟

جمله واحد گفتار ماست. جمله مجموعه یا دستهٔ از کلمه هاییست که با هم یکجا شده یک معنای کامل یا یک فکر مکمل را بیان کند.

انسان همیشه مقصد خود را به قسم جمله بیان میکند. در آخر جمله نقطه [.] گذاشته میشود.

مثلاً :

" حضرت محمد صلی الله علیه وسلم اخلاق نیک و صفات خوب داشتند. "

یا :

" برای رهنمایی مردم هر گونه رنج و زحمت را قبول میکردند. "

یا :

" زلمی مکتب میرود. "

- گفتار : سخن، گپ
- مجموعه : چند چیز که جمع شده باشد
- دسته : یک مجموعه، تعداد
- کامل : بی عیب، تکمیل، مکمل

دعای خوب

شخصی قصه کرد که، شبی با یک مسافر ناشناس در یک مسجد خواب بودم. موقعی که شب از نصف گذشته بود از خواب بیدار شدم. از گوشهٔ مسجد این دعا را از زبان مسافر ناشناس شنیدم:

خدایا! برای من آن قدرت و توانایی را عطا کن که جاهای تاریک را روشن سازم، به جای ظلم و تجاوز عدالت و انصاف بیاورم و در جایی که غم باشد آنجا خوشحالی بیاورم.

خدایا! مرا اینقدر قدرت و توانایی بده تا جایی که نا امیدی باشد، در آنجا امید و در جایی که نفاق باشد آنجا اتفاق و جایی که کینه و بدبینی باشد آنجا محبت و دوستی پیدا کنم.

پرودگارا! برای من توانایی کمک کردن با هر کس را بده که غیر از تو پشتیبان و مددگار نداشته باشد.

- عطا : بخشیدن، دادن چیزی به کس
- نفاق : بی اتفاقی
- کینه : بدبینی
- مددگار : کمک رسان

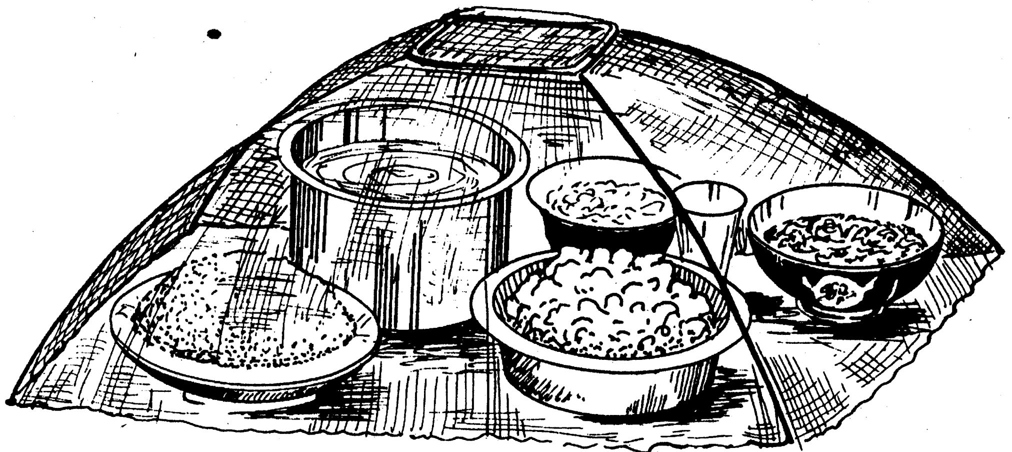
غذای پاک

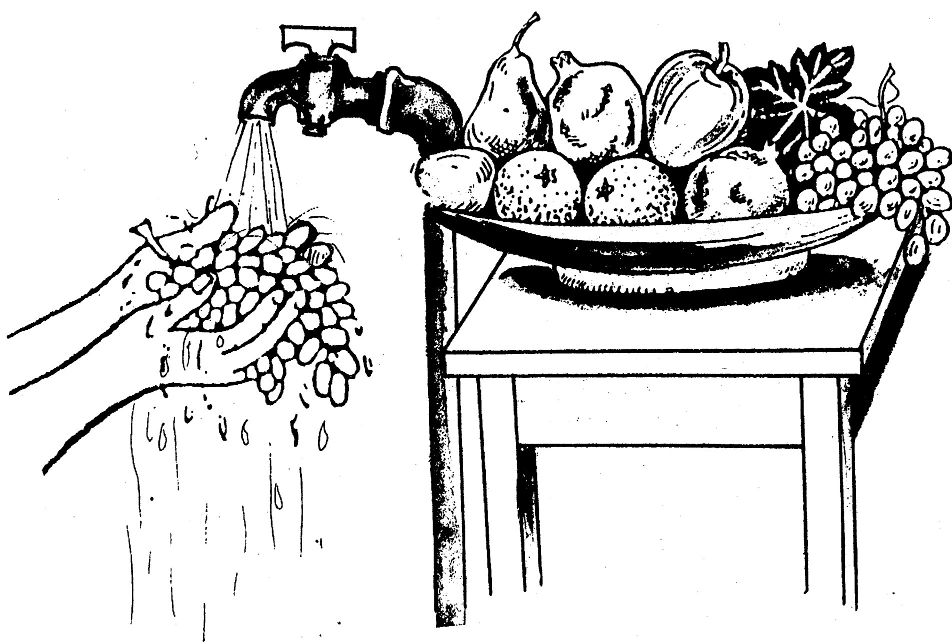
پدر اسد همیشه میگفت: اگر میخواهید که تندرست و خوشحال باشید چیزهای ناپاک و چتل را نخورید.

اسد از پدر خود پرسید: خوردن غذای پاک چی فایده ها دارد؟

پدرش گفت: کسی که خوراک پاک بخورد همیشه صحتمند و رنگش تازه میباشد. درس را خوب یاد میگیرد، زود قهر نمیشود، کارهای خود را خوب انجام میدهد و مردم او را دوست میداشته باشند.

پدر اسد اینرا هم گفت که: غذا باید از گرد و خاک و مگسها خوب حفاظت شود. زیرا در گرد و خاک بعضی مکروبها وجود دارند که با غذاها یکجا میشوند و آنها را آلوده میسازند. مگسها روی چیزهای ناپاک مینشینند و مکروبهای مریضی ها را با خود گرفته بر خوردنیها میگذارند. خوردن غذاهای آلوده و ناپاک سبب مریضی های مختلف میشود.

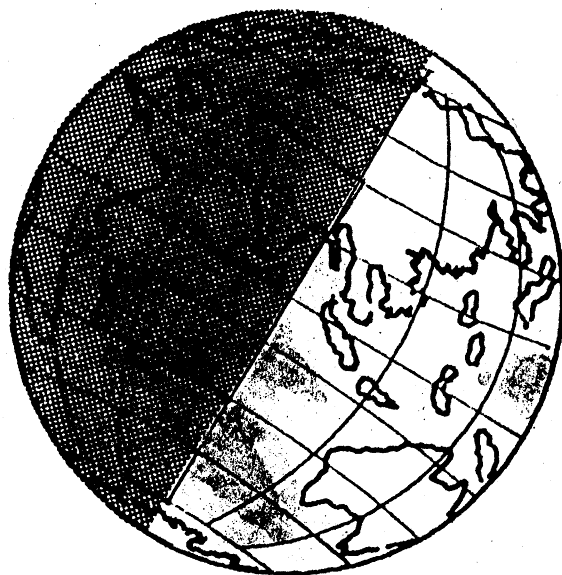




اسد گفت: پدر! در بارهٔ غذاهای پاک هم چیزی بگویید:

پدرش گفت: خوردنیها را باید پیش از پخته کردن با آب پاک خوب بشوییم. غذای‌پخته شده باید در جای پاک و سرد نگهداری شود. تا خراب نگردد. روی ظرفهای غذا را باید با جالی پوشاند تا از نشستن مگسها جلوگیری شود. میوه ها و سبزیها هم باید با آب پتاس یا نمک، پاک شسته شوند و پس از آن خورده شوند.

- تندرست : کسی که بدنش مریضی نداشته باشد.
- حفاظت : نگهداری
- مکروب : موجودات بسیار کوچک ذره بینی
- آلوده : به چیزی مالیده شده
- مختلف : قسم قسم
- پتاس : یکنوع مادهٔ مکروب کش



شب و روز

شب و روز از حرکت زمین پیدا میشود. زمین در یک شب و یک روز یکدفعه دور خود دور میخورد و این حرکت را در ۲۴ ساعت پوره میکند.

انسان حرکت زمین را حس کرده نمیتواند؛ مگر همین که دیده میشود هر روز آفتاب از سمت مشرق طلوع کرده به طرف مغرب غروب میکند، معلوم میشود که زمین دور میخورد. با طلوع آفتاب جهان روشن میشود.

آفتاب آهسته آهسته در آسمان بلند میگردد و هر قدر که بلند شده برود، گرمی و روشنی آن زیاد میشود. آفتاب وقتی که به نقطهٔ بلند ترین رسید دوباره به پایین شدن شروع میکند که آنرا زوال آفتاب میگویند.

آفتاب پس از زوال آهسته آهسته به طرف مغرب پایین شده میرود تا این که غروب میکند. همین که آفتاب غروب کرد شام میشود. ستاره های آسمان نمایان میگردد. انسان گمان میکند که ستاره ها در وقت روز وجود ندارند، مگر ستاره ها در روز نیز وجود دارند، روشنی آفتاب مانع دیدن آنها میشود.

یکشبانه روز بیست و چار ساعت است. یکساعت را به شصت حصه تقسیم کرده اند که هر حصهٔ آنرا دقیقه میگویند. هر دقیقه هم به شصت حصهٔ کوچک دیگر تقسیم گردیده که هر حصهٔ آنرا ثانیه مینامند.

چیستان

چیست آن خوش درخت سبز نقاب
شاخهایش دوازده اند به حساب
از رهٔ هوش گر تو بشماری
سی به هر شاخ برگ پنداری
نصف هر برگ سیاه همچون قیر
نصف دیگر سفید همچون شیر

(سال، ماه، روز، شب)

- طلوع : بر آمدن آفتاب
- مشرق : آفتاب برآمد
- مغرب : آفتاب نشست
- معلوم : واضح
- زوال : پایین شدن
- نمایان : معلومدار
- مانع : جلوگیری کننده
- نقاب : روبند، روپوش



فایدهٔ های آفتاب

آفتاب جهان را گرم و روشن میسازد. روشنی و گرمی آفتاب فایده های زیاد دارد.

آفتاب برای بدن انسان و بیشتر برای استخوانها مفید است. کسی که در سن خوردی از آفتاب استفاده نکرده باشد، استخوانهایش خوب قوی نمیشود. اطفالی را که مرض زردی گرفته باشد، اگر آنها را روزانه ده دقیقه زیر شعاع آفتاب قرار بدهیم در تداوی شان کمک میکند. آفتاب مکروبها را میکشد، اگر لباسها، بسترها، ظرفها و دیگر چیزهای کار آمد خانه هر وقت آفتاب داده شوند مکروبهای شان از بین میرود.

آفتاب دادن لباسها، بسترها و ظرفهای آدم مریض بسیار ضرور است. خصوصاً آنانی را که مرض توبرکلوز (سل) یا مرض جلدی گرفته باشد.

کلکین های خانه باید رو به آفتاب باشند تا به داخل خانه آفتاب برسد. خانهٔ که آفتاب نداشته باشد نم و مکروب پیدا میکند.

حیوانات هم مثل انسانها به آفتاب ضرورت دارند. در جای بود و باش آنها باید شعاع آفتاب رسیده بتواند.

اگر حیوانات هم از آفتاب دور باشند مریض میشوند. آفتاب درختها، بته ها گلها و دیگر نباتات و میوه ها را سبز و پخته میکند.

مثل مشهور است: "جایی که آفتاب برود، آنجا داکتر نمیرود."

* * *

تاریخ ....

رقعه برای ختم قرآن شریف

برادر محترم .... السلام علیکم !

آرزومندم به ساعت .... روز .... تاریخ / / به منزل ما جهت اشتراک در ختم قرآن شریف تشریف آورده ممنون سازید. با احترام

از طرف: ....

آدرس : ....

- مفید : فایده مند
- شعاع : روشنی آفتاب
- رقعه : نوشته، نامه
- تداوی : دوا کردن
- توبرکلوز : مرض سل
- بیمار : ناجور



مهر مادر

گویند مرا چو زاد مادر / پستان به دهن گرفتن آموخت

شبها بر گهوارهٔ من / بیدار نشست و خفتن آموخت

لبخند نهاد بر لب من / بر غنچهٔ گل شگفتن آموخت

دستم بگرفت و پا به پا برد / تا شیوهٔ راه رفتن آموخت

یکحرف و دو حرف بر زبانم / الفاظ نهاد و گفتن آموخت

پس هستی من ز هستی اوست

تا هستم و هست دارمش دوست

- مهر : دوستی، محبت
- زاد : تولد کرد
- آموخت : یاد داد
- گهواره : گاز
- خفتن : خواب کردن
- نهاد : گذاشت، ماند
- شگفتن : باز شدن
- شیوه : راه، روش
- الفاظ : کلمه ها، سخنها
- هستی : بودن، موجود بودن

عایشهٔ درانی

عایشهٔ افغان که به نام عایشهٔ درانی هم یاد میشود. از جملهٔ زنان مشهور وطن ماست. او در وقت پادشاهی تیمورشاه درانی در کابل زنده گی میکرد. نام پدرش یعقوب علی خان بارکزایی است. یعقوب علی خان بارکزایی شخص علم دوست بود. او عایشه را از کودکی زیر تربیه گرفت. عایشه شب و روز مشغول درس بود. علوم دینی، صرف و نحو و کتابهای مختلف را خواند تا این که یک زن عالم، فاضل، با تدبیر و دارای اخلاق بار آمد. همه مردم حتی تیمورشاه او را احترام میکرد.

عایشه هم علوم دینی را یاد داشت و هم شاعر خوب بود. از سن بیست ساله گی به شعر گفتن شروع کرد.

میگویند اولین شعرش این بود :

شفق را لاله گون دیدم نماز شام در گردون
مگر خورشید را کشته که دارد دامن پر خون

دیوان اشعار عایشهٔ درانی در زمان امیر عبدالرحمن خان چاپ شد. او در سال ۱۲۳۵ هجری قمری وفات یافته است.

- درانی : نام قوم عایشه
- بارکزایی : نام یک قوم
- فاضل : دانا ، لایق
- باتدبیر : کار فهم
- شفق : سرخی رنگ آسمان
- لاله گون : مانند گل لاله
- گردون : آسمان
- خورشید : آفتاب
- دیوان : کتاب شعر



صداقت و راستی

یکروز نسیم داخل باغ خود شد. در وقت گشت و گذار در باغ چشمش به یک تبر افتاد، تبر را برداشت و پوست یکدرخت زیبا و سبز را قطع کرد.

روز دیگر نسیم با پدرش به باغ رفت و تماشا کرد که برگهای همان درخت زرد شده است. پدرش بسیار متأثر شد و پرسید: "پوست این درخت را کی قطع کرده است؟ اگر من او رابشناسم جزای سنگین برایش میدهم."

نسیم به گریه شد و به پدر خود گفت: "راست بگویم پوست این درخت رامن قطع کرده ام، نمیدانستم که درخت با قطع کردن پوست آن خشک میشود.

پدر نسیم از راست گفتن پسر خود بسیار خوش شد و برایش گفت:

پسرم! تو چرا پوست این درخت را قطع کردی؟ کسی پوست درخت سبز و میوه دار را قطع نمیکند، چراکه هم میوه میدهد و هم بالای ما سایه میکند. من این درخت را با شوق زیاد شانده بودم، بسیار آنرا خوش داشتم، مگر از خشک شدن آن خیلی خفه شدم. از طرف دیگر از راست گفتن تو بسیار خوشوقت گردیدم، من ترا به خاطر راستگویی ات بخشیدم.

- تماشا : دیدن — متأثر : غمگین — قطع : بریدن

دهقان

از زراعت مملکت سیر و توانگر میشود
از زراعت قوم با سرمایه و زر میشود
از زراعت ثروت ملت فزونتر میشود
از زراعت در وطن راحت میسر میشود

هر کی او کوشش پی کشت و زراعت میکند
خدمت شایسته بهر ملک و ملت میکند

ای عزیزان ای برادر های دهقان کار ما
از خدا و ملک و ملت بر شما صد مرحبا
نوبهار است و زمان کشت و خوش آب و هوا
میشود از فیض کشت و زرع حاصل مدعا

رحمت حق باد یار و یاورت ای برزگر
شاد بادا روح هستی پرورت ای برزگر

- توانگر : مالدار، با قوت
- سرمایه : پول و دارایی
- زر : طلا
- ثروت : دارایی
- فزونتر : زیادتر
- میسر : پیدا
- شایسته : لایق، خوب
- مرحبا : آفرین
- فیض : برکت
- زرع : زراعت، کشت
- مدعا : مقصد
- یاور : کمک کننده، همکار
- برزگر : دهقان
- بادا : باشد
- هستی پرور : زنده گی ساز

انسان به چگونه غذا ضرورت دارد؟

بدن انسان از قسمت های مختلف؛ مانند: دست، پای، سر، قلب، شش استخوان، رگ، گوشت و دماغ ساخته شده است.

بدن انسان برای فعالیت های خود به مواد غذایی ضرورت دارد. انسان از اثر کمبود غذا از کار و فعالیت باز میماند و به مریضی های قسم قسم دچار میشود. بدن انسان به مواد و ویتامین های مختلف ضرورت دارد. برای آن غذا میخوریم که در کار های روزمره قوت داشته باشیم. غذای یکنواخت تمام ضرورت های بدن ما را برآورده ساخته نمیتواند. انسان برای نشو و نما و قوی شدن بدن خود باید غذا هایی را بخورد که از حیوانات و سبزیجات به دست میآید؛ مانند: گوشت، روغن، سبزی، پنیر، مسکه، تخم مرغ، ,نان گندم، جواری، برنج، کچالو، زردک، شلغم، کدو، پالک، بادنجان سیاه و رومی، پیاز، دال، لوبیا، نخود، بامیه، فاصولیا و غیره.

جسم انسان به بعضی مواد دیگر، که به نام مواد معدنی* یاد میشود، نیز ضرورت دارد که این مواد در سبزی ها، میوه ها و آب پیدا میشوند.

اگر ویتامین های لازم به بدن نرسد، انسان به مریضی های مختلف از قبیل: چشم دردی، کوری، مریضی های عصبی، افتادن دندانها، خشک شدن پوست بدن، خونریزیها و غیره گرفتار میشود.

- ویتامین : مادهٔ مفیدی که در بسیاری میوه ها و سبزیها وجود دارد.
- یکنواخت : یک قسم
- دچار : گرفتار

مال حلال

اسدالله شاگرد صنف چهارم است. یک روز بعد از رخصتی با همصنفان خود به طرف خانه های خود میرفتند. هوا بسیار گرم و خانه های شان دور بود. در کنار راه باغهایی وجود داشت و آنها در سایهٔ درختها نشستند. بعد از چند دقیقه سیبهای باغ توجه آنها را به خود جلب کرد. یکی از آنها گفت: در این باغ سیب بسیار زیاد است و ما همه گرسنه و تشنه شده ایم. بیایید، با سنگها به شاخهای درختان بزنیم و سیبهایی را که میافتند بین خود تقسیم کنیم.

اسدالله که شاگرد خیلی ذکی و هوشیار است گفت: در دین مقدس اسلام گرفتن مال دیگران بدون اجازهٔ صاحب آن حلال نیست. اگر این کار را کنیم چند ضرر دارد:

۱. خوردن مال مردم از طرف خداوند جل جلاله منع شده است. اگر کسی حلال نمیخورد و از دستور اسلام پیروی نمیکند، مستحق مجازات خداوند جل جلاله میگردد.

۲. اگر با سنگ به شاخ درخت بزنیم، شاخچه های درخت میشکنند و درخت از بین میرود و به صاحب باغ ضرر میرسد.

۳. سیبهایی که میافتند به شدت به زمین میخورند و چتل میشوند که خوردن آن انسان را مریض میسازد.

۴. اگر این کار را کنیم، خانواده های ما و مردم از ما آزرده میشوند.

۵. شاگردان مکتب و مکتب ما بد نام میشوند.

همه گفته های اسدالله را قبول کردند و به خانه های خود رفتند.



شاهراهها

شاهراه سالنگ یکی از شاهراههای مهم کشور ماست. شاهراه سالنگ از میان کوههای بلند میگذرد و در زمستان گاهگاه از اثر برفباریهای شدید بند میشود، اما به وسیلهٔ ماشینهای برفپاکی دوباره پاک میگردد.

در راه سالنگ دره هایی موجود است که موتر به آسانی از بین آنها گذشته میتواند. در یک قسمت بسیار بلند کوه، که گذشتن از بالای آن مشکل است، یک قسمت آنرا سوراخ کرده اند که به نام تونل سالنگ یاد میشود. برای اینکه موترها به خوبی رفت و آمد کرده بتوانند داخل تونل را به وسیلهٔ برق روشن نموده اند.

راههای بین کابل و قندهار، قندهار و هرات، کابل و گردیز، کابل و جلال آباد، کابل و مزار شریف از شاهراههای کشور ما اند.

شاهراهها برای حمل و نقل و تجارت کشور ما خیلی مهم است. با استفاده از این راهها مردم میتوانند ضروریات خود را از ولایات دیگر بیاورند، به خارج بروند و چیزهایی را که ضرورت دارند از خارج وارد کنند. مردمان دیگر نیز از همین راهها به افغانستان میآیند. پیداوار کشور هم از همین شاهراه به خارج فرستاده میشود.اگر شاهراهها بند شود، مردم ما چیزهای کار آمد خود را به مشکل به دست خواهند آورد.

اجزای جمله

هر جمله دارای دو جزو یا دو قسمت اساسی است. جزُو اول آن به نام مبتدا یا نهاد و جزو دوم آن به نام خبر یا گزاره یاد میشود؛ مثلاً: دِر جملۀ "احمد کتاب میخواند." جزو "احمد" مبتدا یا نهاد اِست و حصۀ دیگر آن (کتاب میخواند) به نام خبر یا گزاره یاد میشود.

همچنین، در جملۀ "شاهراه سالنگ یکی از شاهراههای مهم کشور ماست." قسمت اول آن (شاهزاه سالنگ) مبتدا یا نهاد و قسمت دوم آن (یکی از شاهراههای مهم کشور ماست.) خبر یا گزاره است.

- شاهراه : راه عمومی
- شدید : سخت
- دره : راه میان دو کوه
- تونل : دالان زیر زمین
- حمل و نقل : بردن و آوردن
- تجارت : سوداگری
- وارد : آوردن

نیکی

نباشد همی نیک و بد پایدار
همان به که نیکی بود یادگار

چو نیکی کنی نیکی آید برت
بدی را بدی باشد اندر خورت

مکن بد که بینی به فرجام بد
ز بد گردد اندر جهان نام بد

کسی کو به دانش توانگر بود
ز گفتارش کردار بهتر بود

نیکویی به هرجا چو آید به کار
نیکویی کن و از بدی شرم دار

همی نیکویی ماند و مردمی
جوانمردی و خوبی و خرمی

نباشد کسی بر جهان پایدار
همه نام نیکی بود یادگار

بکوشیم تا نیکی آریم و داد
خنک آنکه پند پهر کرد یاد

بد و نیک ماند زما یادگار
تو تخم بدی تا توانی مکار

[فردوسی]

- هم این : همچنین، همیشه
- پایدار : همیشه
- به : بهتر
- درخور : لایق
- فرجام : آخر کار
- کردار : کار، عمل، فعل
- مردمی : آدمگری، انسانیت
- جوانمردی : کاکه گی، مردانه گی
- خرمی : سرسبزی
- داد : عدالت و انصاف
- خنک : خوشا
- مکار : کشت مکن

خدمت پدر و مادر

برای تمام مسلمانها ضرور است که پدر و مادر خود را خدمت کنند. اوامر و نواهی شانرا اطاعت کنند، موقعی که ضعیف و ناتوان باشند باید از آنها دستگیری و با آنها کمک شود تا ثواب دنیا و آخرت حاصل شود.

زمانی که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم رحلت میکردند برای حضرت علي کرم الله وجهه فرمودند: جامهٔ مرا بگیر و برای فلان چوپان برسان. حضرت علی کرم الله وجهه آنجا رفتند و پرسیدند که چوپان کجاست؟ در جوابش گفتند که رمه را به کوه برده است. حضرت علی کرم الله وجهه به کوه پیش چوپان رفتند و گفتند:حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم برایت سلام گفت و این جامه را روان کرد.

چوپان گفت: وقتی که خبر شدم دندان مبارک حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم شهید شده، منهم دندانهای خود را شکستم، باز میخواستم به حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروم مگر مادر من بسیار پیر و ضعیف شده بود و چون من او را خدمت میکردم نتوانستم به حضور حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بروم.

حضرت علی کرم الله وجهه فرمودند:چون تو مادر خود را خدمت کرده ای تمام خدمتهای تو به حضور خداوند جل جلاله و پیغمبر صلی الله علیه وسلم قبول شده است و از همین خاطر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم جامهٔ خود را به تو روان کرده است. چوپان جامه را گرفت و خوشحال شد.

حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرموده است:

جنت زیر پاهای مادران است.

سخنان برگزیدهٔ پیغمبر ﷺ

- بهترین مسلمانان به پیشگاه خداوند جل جلاله کسی است که اولتر سلام بدهد.
- مؤمن کامل کسی است که دارای خلق نیکو باشد.
- پس از دیگر فرایض اسلامی، فریضهٔ مهم یک مسلمان کسب روزی حلال است.
- قطع کنندهٔ صلهٔ رحم داخل جنت نمیشود.
- کسی که علم و دانش به دست میآورد، خداوند جل جلاله وسایل دخول جنت را برایش مهیا میسازد.
- هر کسی که در دنیا مشکل یک مسلمان را دور میسازد، خداوند جل جلاله مشکل بزرگی از مشکلات روز قیامت او را دور میکند.
- اگر ایمان نداشته باشید؛ به بهشت نمیروید.
- اگر کسی به دیگران مهربانی و رحم نکند، خداوند جل جلاله بر او مهربانی و رحم نمیکند.
- اگر کسی از حق دیگران دفاع کند، خداوند جل جلاله او را از آتش دوزخ نجات میدهد.

- مؤمن : مسلمان، با ایمان
- فریضه : امر لازم
- کسب : به دست آوردن
- صلهٔ رحم : اتحاد خویشاوندان
- دخول : داخل شدن
- مهیا : آماده کردن
- طلب : خواستن
- دفاع : پشتیبانی

وظیفه شناسی

اسد شاگردیست که وظیفهٔ خود را نمیشناسد. پنج سال میشود که شامل مکتب شده، هنوز در صنف سوم است. هر کس که وظیفهٔ خود را بشناسد، به اجرای آن کوشش کند، در هر کاری که باشد کامیاب میشود. وظیفهٔ یک شاگرد آمدن به مکتب و آموختن علم و اخلاق است. شاگردی که درس میخواند و کوشش میکند، آخر آدم تعلیم یافته و صاحب عزت میشود. خانواده و وطن از لیاقت و کار او استفاده میکنند. اگر یک شاگرد در اجرای وظیفهٔ خود تنبلی کند و علم و اخلاق را یاد نگیرد، خودش ناکام میماند، از مکتب اخراج شده آخر یک شخص تنبل، بیکاره و بیچاره بار میآید. خانواده و وطن از بیکاره گی او ضرر میبینند.

شما شاگردان از همین امروز به وظیفه شناسی خود را عادت دهید تا در کلانسالی هم وظیفه شناس باشید و در اجرای کارهای مشکل کامیاب شوید.

هرکس که آرزو دارد در کلانی آدم بزرگ و صاحب عزت باشد باید در خوردی خود را به کار عادت دهد و در اجرای کارهایی که برایش داده میشود کوشش زیاد کند.

- اجرا : انجام دادن
- وظیفه : کار و خدمت
- تعلیم یافته : آدم صاحب علم
- عزت : قدر، بلند مرتبه
- عادت : خوی، آنچه به آن خوی بگیرند



گندم گوید

باد تندی بر سر سبزم وزید | شد جوانی نوبت پیری رسید
سر جدا کرد از تنم دهقان به داس | گاه پوشیدم نپوشیدم پلاس
پایمال گاو گشتم ناگهان | تا شدم القصه در بُاد خزان
گه مقید در بن انبان شدم | گاه در غربال سرگردان شدم
بر سرم گردید سنگ آسیاب | تا برآمد گردم از جان خراب
مشت ها خوردم به هنگام خمیر | تا نهادم پای بیرون از فتیر

بعد از آن در آتش سوزان شدم
نان شدم شایستهٔ هر خوان شدم

- وزید : حرکت کرد
- شد : تیر شد
- القصه : قصه کوتاه
- بن : درینجا ذخیره و پس انداز
- پلاس : گلیم، فرش
- مقید : قید شده، بندی
- انبان : جوال
- غربال : غلبیل، ایلک
- فتیر : خمیر نارسیده
- خوان : دسترخوان

صحت

برای تندرستي هر عضو بدن خود باید نکات جداگانه را در نظر داشته باشیم؛ مثلا: برای صحت خوب هر شب زود تر باید استراحت کنیم و صبح هم وقت تر از خواب بیدار شویم. ادای نماز صبح و تنفس هوای تازه برای صحت ما بسیار فایده دارد.

ورزش در هوای تازهٔ صبح نیز فایده های زیاد دارد. باید آنقدر استراحت کنیم که وجود ما راحت شود. غذا باید وقتی خورده شود که انسان گرسنه باشد. پر خوری ضرر داشته بالای معده فشار میآورد. اگر معده تندرست باشد وجود هم تندرست میباشد. غذا باید خوب جویده شود، پس از خوردن غذا به زودی نباید کارهای سخت انجام داده شود.

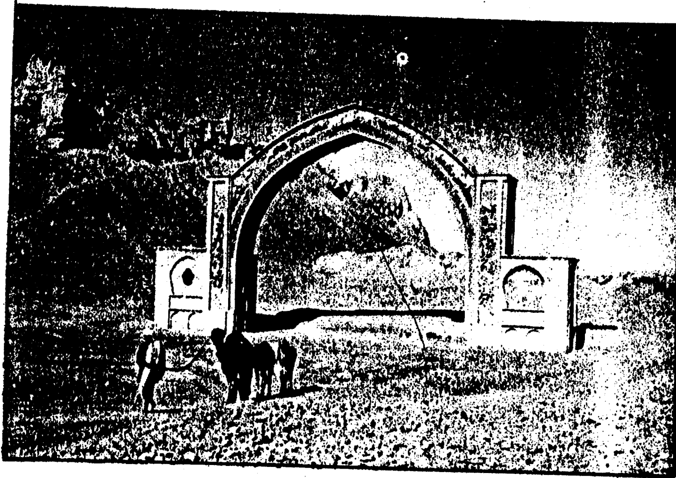
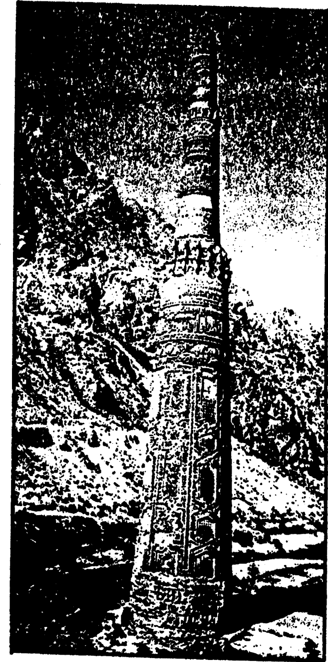
نگهداری چشم همیشه ضروری است. چشم باید پاک و ستره نگهداری شود. نور بسیار کم و بسیار زیاد، هردو برای چشم مضر است. دیدن درختها و گیاه های سبز برای چشم فایده دارد.

دندانها باید پاک و ستره نگهداشته شوند با برس یا مسواک شسته شوند. بدن و لباس ما باید همیشه پاک باشند.

پیغمبر ما حضرت محمد صلی الله علیه وسلم در بارهٔ نظافت فرموده اند: "نظافت جزو ایمان است". برای پاکی بدن وضو کردن و غسل بدن وظیفهٔ دینی هر مسلمان است.

ظروف و مواد خوراک هم باید پاک نگهداری شوند. نظافت و پاکی بدن و محیط، انسان را خوش نگهمیدارد و روح را تازه میسازد.

- نکات : نکته ها، موضوعها
- استراحت : خواب کردن، راحت کردن
- ادا : به جا آوردن
- تنفس : نفس کشیدن
- مضر : ضرر رسان
- نظافت : پاکیزه گی
- نفرت : بد دیدن
- محیط : محل بود و باش

وطن عزیز

وطن ای نکو نامت افغانستان
هوایت خوش و منظرت دلستان

روانبخش دلهاست بوم و برت
سر الفت ما و خاک درت

ز بس دارد از گردش دهر یاد
لقب یافت بلخ تو ام البلاد

هوایت به هر طبع شد سازگار
که داری به هر گلزمین لاله زار

به عالم بلند است نام هرات
می علم و عرفان به جام هرات

چه خوش فیض جاریست با هیرمند
که تازه است ازو مزرع کشتمند

ثمرخیز از بس بود قندهار
خجل ساوه را میکند از انار

اگر اصفهان دارد آن زنده رود
ترا سمت مشرق بود سرخرود

گرشک و فراه تو معمور باد		ز خاکت پراگنده گی دور باد
اگر سرد سیرت بهاران خوشست		همان گرم سیرت زمستان خوشست
ز خدمتگزاری اولاد تو		عمارت فزاید به بنیاد تو

فلک در کمین گزندت مباد
تزلزل به کاخ بلندت مباد

[مرحوم قاری ملک الشعرا]

- عزیز : گرامی، شریف
- منظر : جای تماشا، جای دیدن
- دلستان : دلکش
- روانبخش : جان بخش، بخشندهٔ جان
- بوم : جای، سرزمین، شهر
- بر : صحرا، بیابان
- الفت : دوستی
- گردش : دوران
- دهر :روزگار، دنیا
- ام البلاد : مادر شهرها
- سازگار : سازش کننده، موافق
- گلزمین : جای گل
- عرفان : دانش، معرفت
- هیرمند : دریای هلمند
- مزرع : کشت و زراعت
- کشتمند : دهقان
- ثمر : حاصل
- ساوه : نام جای در ایران
- زنده رود : نام دریا در شهر اصفهان ایران
- سرخرود : نام یک دریا و یک جای در ننگرهار
- معمور : آباد
- پراگنده گی : پریشانی، تیت و پرکی
- سردسیر : جایی که هوای آن سرد باشد
- گرمسیر : جایی که هوای آن گرم باشد
- عمارت : آبادی
- بنیاد : اساس، تهداب
- فلک : آسمان
- کمین : کسی که به مقصد کشتن یا شکار در جایی پنهان شود
- گزند : آزار، آفت
- مباد : نباشد
- تزلزل : لرزش
- کاخ : قصر، عمارت بزرگ

همت بلند

تاجری پسر خود را به خاطر تجارت به جای دیگر روان کرد. پسر تاجر در راهی که میرفت روباهی را دید که پاهایش شل است و درگوشهٔ قرار دارد. پسر تاجر حیران ماند و به این فکر شد که این روباه شل خوراک خود را چه قسم پیدا خواهد کرد. پسر تاجر در همین فکر بود که یک شیر پیدا شد، در دهن شیر یک آهو دیده میشد که شیر آنرا شکار کرده بود. پسر تاجر با دیدن شیر ترسید و خود را در پشت یک سنگ کلان پنهان ساخت و تماشا کرد که شیر در نزدیک روباه به خوردن آهو شروع کرد. وقتی که سیر شد باقی آنرا گذاشت و رفت.

روباه به سینه خود را به طرف آهو کش کرد. او هم از آن خورد و سیر شد. پسر تاجر که این حالت را دید با خود گفت چون روزی رسان خداوند جل جلاله است و هیچکس را بی روزی نمیماند پس چه لازم است که اینقدر زحمت بکشیم.

از راه باز گشت کرد و تمام قصه را به پدر خود گفت. پدرش برایش گفت: نور چشم من! در رزاقیت خداوند جل جلاله شکی وجود ندارد، مگر من آرزو دارم که مانند آن شیر باشی که از کار و زحمت تو دیگران بخورند نه این که تو به امید دیگران و محتاج آنان باشی. یعنی باید همت بلند داشته باشی و یک لحظه را هم از کار و زحمت کشی دریغ نکنی تا رستگار شوی.

- شل : لنگ، بی پای
- رزاقیت : روزی رسانی
- دریغ : صرف نظر

لطیفه

شخصی نوکر خود را امر کرد که به بازار برود، انجیر و انگور بخرد و فوراً باز گردد. نوکر رفت و پس از انتظار زیاد مراجعت کرد و فقط انگور آورد.

آنشخص قهر شد و نوکر را گفت: باید طوری تربیت شوی که اگر یک مطلب را به تو بگویم اجرا کن، در عوض دو مطلب را انجام بدهی.

نوکر این پند را به گوش گرفت. اتفاقاً یک روز آنشخص مریض شد و نوکر را دنبال داکتر فرستاد. نوکر بر علاوهٔ داکتر یک مرده شوی را هم با خود آورد. آنشخص باز قهر شد که مرده شوی را برای چی آوردی؟

نوکر گفت: شما خود تان فرموده بودید اگر یک کار را بگویید باید دو کار را انجام بدهم، من هم اطاعت کردم، هم داکتر و هم مرده شوی را آوردم، که اگر معالجه نشوید مراسم تکفین و تدفین تان دیر نشود.

- لطیفه : گپ خنده آور
- نوکر : خدمتگار
- انتظار : چشم به راه بودن
- مراجعت : پس آمدن
- مطلب : مقصد
- اتفاقاً : ناگهان
- دنبال : دم، پس / عقب کسی یا چیزی
- معالجه : علاج کردن
- تکفین : کفن کردن
- تدفین : دفن کردن

فن چاپ


گوتنبرگ

هزارها سال پیش از امروز، کسی خط را نمیشناخت. شخصی را برای یک کار یا کدام احوال از یکجا به جای دیگر میفرستادند. بزرگترین مشکل این بود که مقصد اصلی احوال به یاد آن شخص نمیماند. نقص دیگر آن این بود که این احوال تنها به چند نفر میرسید و کسانیکه دورتر می بودند از این احوال بیخبر میماندند.

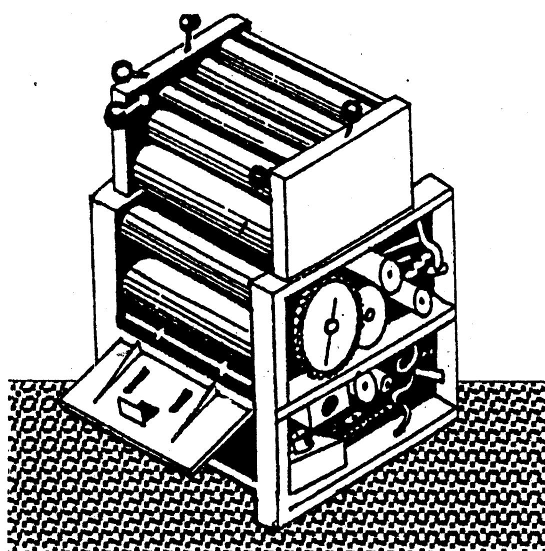
پسانها آهسته آهسته مردم نوشتن خط را یاد گرفتند. اما برای یاد گرفتن خط به کوشش لازم و وقت زیاد ضرورت بود. مردم به فکر آن شدند که کتابها به زودی نوشته شوند و نرخ آنها هم ارزان باشد.

اولین کسي که صنعت چاپ را به وجود آورد [گوتنبرگ] نام داشت.

گوتنبرگ آلمانی، اول حرفهای چوبی را ساخت و با آنها کتابها را چاپ کرد. اما به زودی دانست که حروف چوبی زود خراب شده بار دیگر کتابها به درستی چاپ نمیشود.

گوتنبرگ در این کار از کسی دیگر کمک خواست. آن شخص طریقهٔ ساختن حروف فلزی را به گوتنبرگ آموختاند. به این ترتیب یک مطبعهٔ کوچک به وجود آمد و یک کتاب را چاپ کرد. پسانها چاپ کردن کتابها انکشاف کرد.

از خدمت گوتنبرگ انسانها استفادهٔ زیاد کردند. حالا هر کشور صدها و هزارها جلد کتاب و مجله ها را چاپ میکند. که جوانها، پیران، کودکان، شاگردان مکتب، مرد و زن آنها را با ذوق فراوان مطالعه میکنند و از آنها در زنده گی روزمرهٔ خود استفاده میکنند. در مطبعه ها همه روزه روز نامه ها هم چاپ میشود که ما را از حال کشور ما و دنیا باخبر میسازد. اگر مطبعه وجود نمیداشت ما هم از علم بی خبر میبودیم.



- احوال : حال ها، خبرها
- سعی : کوشش
- نرخ : ارزش
- صنعت : کار، پیشه
- طریقه : روش
- فلزی : آهنی
- مطبعه : چاپخانه
- روز نامه : نشریهٔ که همه روزه چاپ و نشر میشود.
- مجله : نشریهٔ که هفته وار، یا هر پانزده روز یا ماهوار چاپ و نشر میشود.

سید جمال الدین افغانی



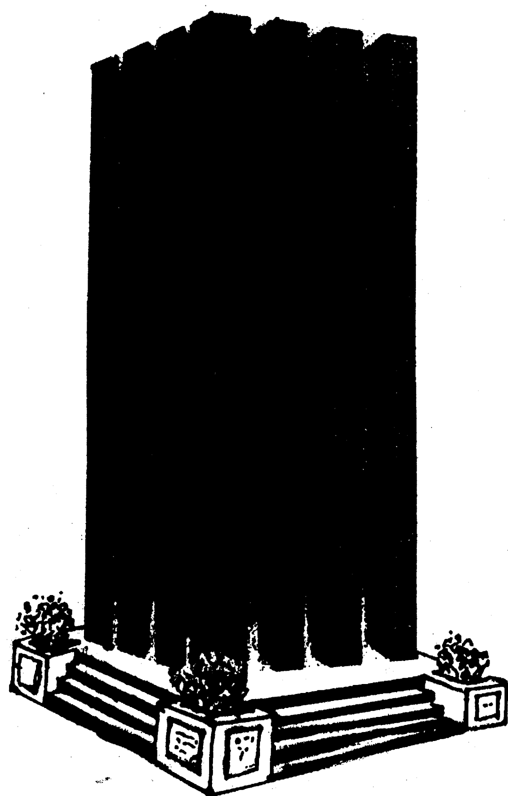
سید جمال الدین افغانی یکی از بزرگان بسیار مشهور افغانستان است. جای تولد این مرد بزرگ قریهٔ اسعد آباد ولایت کنر است. او در سال ۱۲۵۴ هجری قمری تولد شده است. تعلیمات ابتدایی را نزد پدر خود علامه سید صفدر تکمیل کرد.

سید در هند، مصر، ایران، ترکیه و اروپا شهرت زیاد دارد. دانشمندان بسیاری از کشورها او را میشناسند و نام آن بزرگوار را به احترام یاد میکنند.

سید به کشورهای مختلف سفر کرده، حج نموده و در بسیاری جاها شاگردان زیادی را تربیه نموده است. چنانچه سید جمال الدین ثانی اسد آبادی ایرانی و محمد عبده مصری از شاگردان اوست.

سید در مجلس های علمی لندن بارها نطق کرده که نطق هایش فوراً در اخبار چاپ میشد و همه آنها را میخواندند.

سید در دربار امیر اعظم خان و امیر شیر علي خان حیثیت وزیر را داشت



و در خارج به دربار ناصرالدین شاه قاجار پادشاه ایرانی، سلطان عبدالحمید خان پادشاه ترکیهٔ عثمانی رسیده و از طرف آنها قدر و احترام شده است.

سید در سال ۱۳۱٦ هجری قمری در استانبول ترکیه وفات کرد. بعداً تابوتش به کابل آورده شد و در محوطهٔ پوهنتون کابل دفن گردید.

*** *** ***

صحبت همنشین

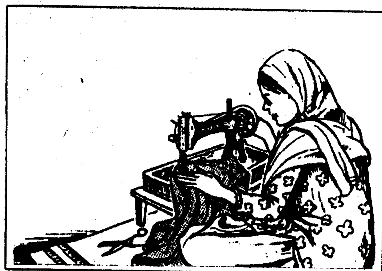
گِل خوشبوی در حمام روزی — رسید از دست محبوبی به دستم
به او گفتم که مشکی یا عبیری — که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتا من گِل ناچیز بودم — ولیکن مدتی با گُل نشستم
کمال همنشین برمن اثر کرد — وگرنه من همان خاکم که هستم

- محوطه : چار دیواری
- علامه : بسیار دانشمند
- مشک : خوشبویی
- استانبول : یکی از شهرهای کشور ترکیه
- دفن : به خاک سپردن
- عبیر : داروی خوشبوی

هر کس میکوشد



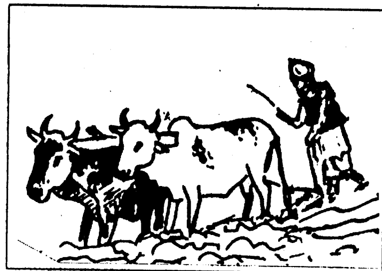
معنای زنده گی کوشیدن است. زنده گی بدون کوشش بی ثمر است. هر کس میکوشد و هر کدام به کاری مشغول میباشد. انسانها کار می کنند، مادر و پدر برای تهیهٔ احتیاجات زنده گی زحمت میکشند.



هر جاییکه کوشش است در آنجا زنده گی و مدنیت وجود دارد. کسانی که زحمت نمیکشند گرفتار پریشانی، ناداری، غم و فلاکت میشوند. به صنف خود ببینید، هر کس که زیادتر میکوشد و هوشش را به درس میگیرد در صنف خود لیاقت پیدا میکند.



روزی که از مکتب فارغ و به کار مشغول شوید، هر قدر زیاد زحمت کشیده باشید به همان اندازه فایده خواهید کرد.



نابرده رنج گنج میسر نمیشود
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

- تهیه : آماده ساختن، تیار کردن
- احتیاجات زنده گی : ضرورت های زنده گی
- مدنیت : پیشرفت، ترقی
- فلاکت : بدبختی

مکتب ما

دیروز شریف و اسد در میدان مکتب قدم میزدند. شریف در بین صحبت میگفت: من مکتب خود را بسیار دوست دارم، هر وقت طرف مکتب روان میشوم، خود را بسیار خوشحال میبینم. اسد گفت: بلی زیرا در مکتب رفقای صنفی و معلمان مهربان خود را میبینیم. علم و اخلاق و آداب زنده گی را در اینجا یاد میگیریم، باید مکتب را دوست داشته باشیم. در اینجا زلمی داخل صحبت شان شد، پرسید: چی صحبت دارید؟ شریف گفت: راجع به دوستی مکتب گپ میزنیم. زلمی گفت: بلی همه شاگردان مکتب را دوست دارند، لاکن هر که حق دوستی مکتب را اداکرد او میتواند بگوید که مکتب را دوست دارد.

اسد پرسید: حق دوستی چطور ادا میشود؟

زلمی جواب داد: مکتب جای آموختن علم و اخلاق است. اگر یک شاگرد به درسهای خود کوشش کند و به چیزهایی که در مکتب خوانده عمل کند در حقیقت مقصد آمدن به مکتب و دوستی مکتب را دانسته است. مکتب مثل خانهٔ ماست، طوری که در خانه متوجه استیم که جایی خراب نشود، هر طرف پاکیزه و صفا باشد، چیزهای کار آمد خانه نشکند و اهل خانه از ما خوش باشند، در مکتب هم باید همینطور به حفظ سامان و لوازم آن توجه کنیم.

- پاکیزه : پاک و ستره　　　　- حفظ : نگهداری

کلمه

لفظی که معنی داشته باشد، کلمه گفته میشود؛ مثل: کتاب، قلم، باغ، زلمی، من، خوب و غیره.

در زبان دری کلمه به صورت عمومی دو قسم است: کلمه های مستقل و کلمه های نامستقل.

۱. مستقل: کلمه هایی اند که دارای معنی و مفهوم باشد؛ مثل: خانه، مکتب، زیبا، دروازه، معلم و غیره.

۲. نامستقل: کلمه هایی را گویند که معنی نداشته، مگر معنای کلمه های دیگر را در جمله تکمیل میکند؛ مثل: با، بر، از، در، و، که، را، می و غیره.

***   ***   ***

رقعهٔ ضروری

تاریخ ....

به ادارهٔ محترم مکتب .... السلام علیکم !

امروز نسبت کار ضروری که دارم نمیتوانم به مکتب حاضر شوم. امید است غیرحاضر نشوم. با احترام

محمد اشرف فرزند محمد اکرم

شاگرد صنف چهارم

چشمه و سنگ

جــدا شــد یکی چشمــه از کوهســار — بـه ره گشت نـاگه به سنگـی دچار
به نرمی چنین گفت با سنگ سخت — کــرم کــرده راهــی ده ای نیکبخت
گــرانسنگ تیــره دل سخت ســر — زدش سیلـی و گـفت دور ای پســر
نجنبیــدم از سیـــل زور آزمــــای — کیبی تـو کـه پیش تـو جنبم ز جای
نشد چشمــه از پـاسخ سنـگ ســرد — بــه کنـدن درایستـــاد و ابــرام کرد
بسـی کنـــد و کاویـد و کوشش نمود — کــزان سنـگ خــارا رهی بــر گشود
ز کوشش بــه هر چیز خواهی رسید — بــه هــر چیــز خواهی کماهی رسیـد
بــرو کــارگـــر بـاش و امیـــدوار — که از یـأس جــز مرگ نـاید بـه کار

گرت پایــه داری است در کــارهــا
شــود سهــل پیش تــو دشــوارهــا

[محمد تقی بهار]

- کوهسار : جایی که کوه بسیار باشد
- ناگه : ناگهان، فوراً
- دچار : گرفتار
- کرم : سخاوت
- گرانسنگ : سنگ بزرگ و وزنین
- تیره دل : سیه دل، گمراه، بدخواه
- سخت سر : سنگ محکم
- زور آزمای : زور آور
- پاسخ : جواب
- ابرام : پافشاری کردن
- بسی : بسیار
- کاوید : پالید و زمین را کند
- سنگ خارا : سنگ سخت
- کماهی : همچنان
- یأس : نا امیدی
- گرت : اگر ترا
- سهل : آسان
- پایه داری : محکم بودن

معلم شاگردان خود را میشناسد

یک معلم در صنف به شاگردان خود گفت: باید همهٔ تان کتابهای خود را خاموشانه مطالعه کنید و مشغول درس باشید، هرکه دیگری را ببیند که مطالعه نمیکند به من اطلاع بدهد.

چند دقیقه تمام شاگردان سرگرم درس شدند، چشم خود را از کتاب دور نمیکردند، همه خاموش بودند که یکبار اسد به آواز بلند صدا کرد:

معلم صاحب: شریف مطالعه نمیکند و سر خود را بلند کرده است و به هر طرف میبیند.

معلم خنده کرد و به اسد گفت:

ای شوخ ! به جای خود ایستاده شو. من به همهٔ شما گفته بودم که سر خود را از کتاب بالا نکنید. تو چطور دانستی که شریف مطالعه نمیکند و به هر طرف میبیند؟ معلوم شد که تو خود مطالعه نمیکردی و به طرف دیگر متوجه بودی. اگر چشمت به کتاب مشغول میبود، گاهی شریف را دیده نمیتوانستی که مطالعه نمیکند.

اسد شرمنده شد و با خود عهد کرد که دوباره بر خلاف گفتهٔ معلم کار نکند تا باعث خجالت او نشود.

- مطالعه : خواندن کتاب و غیره
- سرگرم : مشغول بودن
- باعث : سبب
- اطلاع : خبر دادن
- مشغول : سرگرم بودن
- خجالت : شرمنده گی

پند بزرگان

- دوستان را نباید با شتاب گرد آورد و با شتاب از خود دور ساخت.
- در دوستی احتیاط کن که شاید دوست روزی دشمن گردد.
- هرکه زبانش شیرینتر، دوستانش بیشتر.
- دوستان حقیقی اگر از دیده بروند، از دل نمیروند.
- داشتن یک دوست حقیقی از همه چیز گرانبهاتراست.
- دوستی که از تو بدون دلیل گله مند شود، به دوستی وی اعتماد مکن.
- اگر نیکی کنید به خود تان نیکی کرده اید، اگر بدی کنید به خود تان بدی کرده اید.
- اگر در بارهٔ کسی نیکویی کردی پوشیده دار، اگر کسی در بارهٔ تو نیکی کرد آشکار ساز.
- کلیدی که همه مشکلات زنده گی را باز میکند، محبت است.

- شتاب : چالاکی و تیزی، عجله
- صحبت : گپ زدن
- اعتماد : تکیه کردن، باور
- آشکار : نمایان

جامعهٔ بشری

انسانها به تنهایی نمیتوانند تمام ضرورتهای زنده گی خود را تهیه کنند. از همین سبب یکی به کمک دیگر ضرورت دارند و یکجا باهم زنده گی میکنند.

تمام مردمی که باهم یکجا زنده گی دارند و با همدیگر ارتباط دارند یک جمعیت را تشکیل میدهند که به نام جامعهٔ بشری یاد میشود، هر کدام آنها عضو همین جامعه اند.

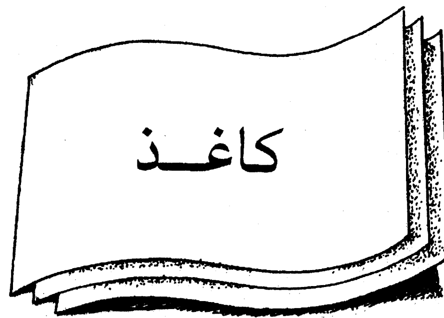
در یک جامعهٔ بشری هر کس برای زنده گی بهتر زحمت میکشد.

دانشمندان، داکتران، انجنیران، تاجران، دهقانان، معماران، آهنگران، نجاران، خیاطان و غیره برای یکدیگر کار میکنند و ضرورتهای زنده گی همدیگر را رفع میکنند.

اگر معمار نباشد نجار کار کرده نمیتواند. نجار و معمار به داکتر محتاج میباشند و هر سه آن به خیاط ضرورت دارند.

هر قدر که اعضای یک جامعه باهم متفق باشند، با همدیگر دلسوزی داشته باشند، باهم کمک کنند، با صلح زنده گی کنند، با اتفاق هم زحمت بکشند به همان اندازه پیش میروند؛ برای زنده گی خوب و بهتر آسانی هایی را به وجود میآورند. این نوع جامعه باهم به خوشی زنده گی میکنند و برای دیگران هم فایده میرسانند.

- جامعه : جمعیت مردم
- رفع : دور کردن
- معمار : گلکار
- محتاج : کسی که احتیاج داشته باشد
- متفق : با اتفاق



هر قدر کتابهایی را که میبینیم، همهٔ آنها در کاغذ چاپ میشوند. اگر کاغذ نمیبود، کتاب هم نمیبود و علم هم به هرجای انتشار نمی یافت. هیچکس از هیچ چیزی اطلاع نمیداشت. دنیا از اثر پیشرفت علم اینقدر ترقی کرده است.

علم توسط کاغذ از یک نسل به نسل دیگر و از یک جا به جای دیگر انتشار مییابد.

در زمانهای گذشته که کاغذ ساخته نشده بود، گفتار پادشاهان، احوال و قصه های مردم روی سنگ یا تخته های گلی نوشته میشد.

وقتی که فکر مردم انکشاف کرد، نوشتن آهسته آهسته روی استخوانها، پوست درختان و پوست حیوانات شروع گردید.

دو هزار سال پیش از امروز، مردم مصر یک طریقهٔ جدید ساختن کاغذ را به وجود آوردند. آنان پوست یکنوع درخت را پاک کرده روی آن مقصد و آرزوی خود را نوشته میکردند.

در آنزمان در چین هم مردم از پنبه و پارچه های تکه کاغذ ساختند. همین ترتیب در هر وقت و زمان در هر جای در ساختن کاغذ کوششها زیاد شده، تا این که کاغذ به شکل فعلی آن به وجود آمده است.

کاغذ موجود از یک قسم گیاه و چوب ساخته میشود. قسمی که پارچه های چوب را در یک حوض آب میاندازند و یک قسم گیاه، که به نام [اسپارتو] یاد میشود، با آن مخلوط میگردد. بعضی مواد دیگر را هم با آن می اندازند، این مواد پارچه های چوب را حل نموده و از آن یک قسم لعاب سخت به دست میآید. این لعاب توسط ماشین های مخصوص به روی قالب ها هموار میشود، تا خشک گردد. در آخر به اندازه های خورد و کلان قطع گردیده و از آن کاغذ ساخته میشود.

کاغذ صرف برای چاپ مجله، کتاب و روزنامه ها استفاده نمیشود، بل که از کاغذ های لک پشتی کتابها، قطی گوگرد، کارتها، الماری ها و بکس هم ساخته میشود.

به همین قسم پول کاغذی (نوت ها) را هم از یک قسم کاغذ مخصوص میسازند.

- انکشاف : زیاد شدن
- انتشار : تیت شدن
- اطلاع : باخبر
- پنبه : پخته
- لعاب : آبی که سخت و چسپنده باشد
- مخلوط : گد کردن
- صرف : تنها

به عوض بدی

پسر: پدر جان! درست است که میگویند، به عوض بدی نیکی کنیم؟

پدر: کاملاً درست است.

پسر: پس، ده افغانی به من بدهید.

پدر : چرا ده افغانی برایت بدهم؟

پسر: برای این که عینک تان را شکستانده ام.

آدم تنبل

از کسی پرسیدند که چی کار میکنی؟

گفت : همراه برادرم کار میکنم.

پرسیدند: برادرت چی کار میکند؟

گفت: برادرم بیکار است.

منافع مشترک

یکروز معلم صنف چهارم از کوچه میگذشت. دید که یکی از شاگردانش که اکرم نام داشت، برگهای خراب سبزی را از خانه کشیده به روی کوچه انداخت. معلم از دیدن این عمل او خیلی جگرخون شد. فردا وقتی که به صنف آمد، اکرم را به جایش ایستاده کرد و گفت:

چرا دیروز تکری سبزی را در راه مردم، در کوچه انداختی؟ راه صدها همشهری خود را چتل ساختی. این کار برای یک شاگرد صنف چهارم شرم آور است. سپس، رو به تمام شاگردان کرد و گفت:

بارها گفته ام، هر کاری که میکنید خوب فکر کنید که از کار شما به دیگران ضرر میرسد یا فایده. اگر کار تان به ضرر دیگران باشد آنرا نکنید.

هر کس و اولتر از همه شاگردان مکتب، باید کاری کنند که ضُرر شان به مردم نرسد. اگر راه کثیف باشد، تمام مردمی که در آن رفت و آمد میکنند، به زحمت میشوند. من از این کار اکرم بسیار آزرده شده ام. شما میدانید که راهها، سرکها، باغهای عمومی، لینهای برق، سیمهای تیلیفون و نلهای آب عمارات حکومتی - مال مشترک تمام مردم است و همه در استفاده از آنها شریک میباشیم. برای حفاظت و پاکیزه گی آنها نیز باید کوشش نماییم. اگر تمام مردم مانند اکرم چتلی ها را به راه و کوچه بیندازند، آن وقت عملهٔ شاروالی هم نمیتوانند که کوچه ها را همیشه پاک کنند. در راهها و سرکها کثافت دانیها از طرف شاروالی گذاشته شده که مردم باید کثافات و خاکروب های خانهٔ خود را در آن بیندازند.

همچنان معلم گفت:

عزیزانم! تمام مردمی که در یک وطن زنده گی میکنند، فایده و ضرر شان مشترک است، یکی به کمک دیگر ضرورت دارند. همین قسم کمکها و نگهداری منافع مشترک از خانواده به کوچه، از کوچه به قریه یا ناحیه و از آنجا به شهر و سپس به ولایت و در آخر به تمام وطن بیشتر شده میرود.

شما اول در صنف تان و در مکتب، به این مالهای مشترک که فایدهٔ مشترک هم دارد فکر کنید. اگر یک نفر تختهٔ سیاه صنف را خراب کند، ضرر آن به همهٔ شما میرسد. با خراب شدن تختهٔ صنف، همهٔ شما از درس میمانید. همچنان اگر چوکی و میز یا شیشهٔ صنف بشکنند و یا میدان مکتب راکسی خراب کند، ضررش به تمام شاگردان مکتب میرسد. پس باید همه چیزهایی را که فایدهٔ آن به تمام مردم میرسد، مال خود بدانیم و در نگهداری آنها کوشش کنیم.

شما هم از امروز میز و چوکی، شیشه و تختهٔ صنف خود را نگهداری کنید و خود را به نگهداری مال مشترک همه مردم عادت دهید.

- منافع : فایده ها
- کثیف : چتل
- قریه : دهی دور از شهر
- ناحیه : قسمتی از شهر
- عمارات حکومتی : تعمیرهای سرکاری
- عملهٔ شاروالی : کارکنان شاروالی
- کثافات : چرکی ها و چتلی ها

خوشحال خان ختک



خوشحال خان ختک شاعر بزرگ، مرد قلم و شمشیر و سردار قبیلهٔ خود (ختک) بود. او در قریهٔ اکوړه ختک تولد شده. اکوړه ختک را اکوړخان پدر کلان خوشحال خان آباد کرده است. او در سال ۱۰۲۲ هجری قمری تولد شده است. شهباز خان پدر خوشحال خان رئیس قبیلهٔ خود بود. شهباز خان در یک جنگ زخمی شد و بعداً وفات کرد. خوشحال خان بعد از فوت پدر خود بزرگ قوم خود تعیین شد و از طرف شاه جهان پادشاه مغولی منصبدار مقرر شد. مگر او از مغولها دلسرد شد. منصبداری را ترک کرد. بعد آزرده گی اش با مغولها زیاد شد که آخر به جنگ پرداختند. خوشحال خان در بسیاری جنگها کامیاب شد اما به خاطر بی اتفاقی های مردم متأثر و غمگین شد و از منطقهٔ خود به تیرا رفت و در سال ۱۱۰۰ هجری قمری وفات یافت.

خوشحال خان هدایه کتاب مشهور فقه را به زبان پشتو ترجمه کرد. در کلام خوشحال خان درسهای آزادیخواهی، غیرت، دلاوری و قربانی دیده میشود. خوشحال خان ختک با قلم، زبان و شمشیر به مردم خود خدمت زیاد کرد. سخنان خوشحال خان مانند مرواریدهاست که میگوید:

مردم نادان:

- سخنان بزرگان را قبول نمیکنند و باهم جنگ میکنند.
- داخل میدان جنگ میشوند مگر بازوی توانا ندارند.
- به لباس، خانه و نسب خود افتخار میکنند.

همچنان خوشحال بابا میگوید:

- شمشیر زن لاف زن نمیباشد.
- آدم نادان همیشه تنها است.

- قبیله: گروهی از فرزندان یک پدر
- بزرگ قوم : سرگروه مردم
- مغول : نام قومی از چین
- منصبدار : صاحب منصب، وظیفه دار
- دلسرد : نا امید
- متأثر : غمگین
- منطقه : محل، جای
- تیرا : نام یک جای

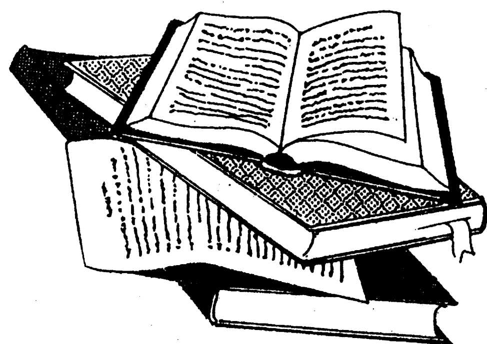


پند

طفل عزیز ای پسر خوش سیر　　گوش کن این پند عزیز پدر
موقع تعلیم غنیمت شمار　　بیهوده از دست مده وقت کار
صرف به بازیچه مکن وقت خویش　　تا نشوی موسم پیری پریش
تا که توانی ادب آموز باش　　دانش و فضل و هنر اندوز باش

تازه جوانا بکشا چشم و گوش
تا که جوانی و توانی بکوش

- خوش سیر : خوشخوی
- موقع : وقت
- تعلیم : درس و علم آموختن
- غنیمت : درینجا وقت مناسب
- بیهوده : بی فایده
- صرف : در اینجا تیر کردن، گذشتاندن
- موسم : وقت
- پریش : بیچاره، پریشان
- ادب آموز : یاد گیرندۀ ادب
- فضل : علم و دانش
- هنر : فن
- هنر اندوز : حاصل کنندۀ هنر
- بکشا : باز کن
- بکوش : کوشش کن



دانش

خوش آن مردی که نامش را نویسند
به روی صفحهٔ دیوان دانش

خوش آن شخصی که چیند گل به دامن
ز شاخ پر گل بستان دانش

خوش آن وقتی که فرزندان افغان
به دست آرند لعل از کان دانش

خوشا آن زن که ذوق علم دارد
خوش آن مردی که شد خواهان دانش

به عصر ما بود بیدانشی مرگ
خوشا آنکس که دارد جان دانش

نبیند هیچ روی محنت و رنج
کسی گیرد اگر دامان دانش

- دانش : علم
- دیوان : دفتر، کتاب
- لعل : سنگ قیمتی به رنگ سرخ
- کان : معدن
- ذوق : چشیدن مزهٔ چیزی، شوق
- خواهان : خواهش کننده، جستجو کننده
- جان : روح، نفس
- عصر : زمان، زمانه
- محنت : زحمت و سختی

اســـم

اسم نام اشیا و اشخاص و چیزها است؛ مانند: اسد، صنف، شاگرد، علم، مکتب، کابل و غیره. اسم اقسام زیاد دارد؛ مثل: اسم خاص، اسم عام، اسم ذات، اسم معنی، اسم زمان، اسم مکان، اسم معرفه، اسم نکره، اسم مفرد، اسم جمع و غیره.

اسم خاص :

کلمه ایست که برای یک شخص یا یک چیز معین به کار میرود؛ مثل: اسد، صنف سوم، مکتب حبیبیه و غیره.

اسم عام :

کلمه ایست که به اشخاص و چیزهای همجنس به کار میرود؛ مثل: آدم، باغ، گوسفند، کتاب، مکتب، قلم، میز و غیره.

*** *** ***

همدردی

بنی آدم اعضـای یکدیگرند — که در آفرینش ز یک جوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار — دگر عضوها را نمـاند قرار
تو کز محنـت دیگران بیغمی — نشاید که نامت نهند آدمی

زکات

پدر زلمی یک شخص ثروتمند بود. گوسفندان زیاد داشت، برای چراندن گوسفندان خود چوپانها داشت. چوپانها در هر سال دو بار پشم گوسفندان را قیچی میکردند و پدر زلمی این پشم ها را به قیمت مناسب میفروخت.

روزی پدر زلمی در خانه نشسته بود و در بارهٔ مفاد تجارت پشم باشخصی صحبت میکرد. پدر زلمی به آن شخص میگفت، میخواهم زکات مال خود را بدهم دارایی مرا حساب کن تا زکات آنرا ادا کنم. بعد از رفتن آن شخص زلمی از پدر خود پرسید:

پدرجان، شما بااین شخص دربارهٔ فایدهٔ تجارت پشم گپ زدید و گفتید میخواهم زکات آنرا بدهم، پدر جان بگویید که زکات چیست؟

پدرش گفت: تمام مردم یک قسم نیستند بل که بعضی پولدار و بعضی نادار است. به خاطری که با نادارها کمک شود، خداوند جل جلاله بر پولداران زکات را فرض ساخته است. امروز پول زکات مرا معلوم میکند تا آنرا ادا کنم.

زلمی پرسید: پدر جان پول زکات را به کدام شخص میدهید.

پدرش جواب داد: این پول را به نادارها و محتاجان میدهم یا برای ساختن شفاخانه، مکتب، پل و سرک و مانند آن میدهم که فایدهٔ آن به تمام مردم برسد.

پدر زلمی در بارهٔ زکات از یک عالم دینی هم پرسان کرد. آن عالم برایش گفت که: زیادتر پول زکات را به محتاجان و نadاران بدهید و یا در کارهایی که خیر مردم باشد؛ مانند: شفاخانه، مکتب، پل، سرک و مانند آن مصرف کنید که فایدهٔ آن به تمام مسلمانان برسد. پول زکات را برای خود نگاه نکنید؛ با پول زکات مسجد را آباد نکنید و پول زکات را برای پدر، پدرکلان، مادر، مادرکلان و اولاد خود ندهید، همچنان شوهر به زن و زن به شوهر باید زکات ندهد. پول زکات برای کفن کردن مرده و ادای قرض هم داده نشود.

فایده های واکسین

واکسین از مکروبهای غیر فعال و کشته شدۀ یک مرض ساخته میشود. واکسین پیش از مریضی باید خورده شود یا پیچکاری گردد که آنرا واکسین کردن میگویند.

با واکسین کردن انسان به همان مرضی که واکسین آنرا کرده است گرفتار نمیشود. اگر مکروب اصلی همان مرض قسم واکسین به بدن داخل شود، مکروب های همان مرض را دفع می کند و انسان مریض نمیشود، مثلاً: اگر یک طفل پیش از مریضی سرخکان واکسین سرخکان شود او را سرخکان نمیگیرد.

اطفال باید در کودکی واکسین شوند تا به مریضی ها گرفتار نشوند.

مریضی های سل، سرخکان، چیچک، سیاه سرفه، فلج، محرقه، تیتانوس، کولرا و غیره هرکدام به خود واکسین دارند. بعضی واکسینها یک دفعه و بعضی دیگر چند دفعه تطبیق میگردند.

کودکان هرچه زودتر پس از تولد باید در نزدیکترین کلینیک یا شفاخانه واکسین شوند. واکسین های سیاه سرفه، چیچک، تیتانوس، سرخکان، فلج و سل بسیار ضروری است.

در وقت گرفتار شدن به مرض و یا در وقت داشتن تب واکسین کردن ضرر دارد.

- دفع : دور کردن
- غیر فعال : غیر زنده، بیکار
- تطبیق : اجرا کردن، عملی کردن

رقعهٔ مریضی

تاریخ ....

به ادارهٔ محترم مکتب .... السلام علیکم !

امـــروز مـــریض میباشـــم بـــه مکـــتب حاضـــر شـــده نمیـــتوانم. امیـــد اســـت غیر حاضر نشوم. با احترام

احمدشاه فرزند جان محمد

شاگرد صنف چهارم

***   ***   ***

منت دونان

به دندان رخنه در فولاد کردن
به ناخن سنگ خارارا بریدن

به فرق سر نهادن صد شتر بار
ز مشرق تا به مغرب ره بریدن

فرو رفتن به آتشدان نگونسار
به پلک دیده آتشپاره چیدن

بسی بر جامی آسانتر نماید
که بار منت دونان کشیدن

«جامی»

- منت : نیکی را به روی کسی کشیدن
- دونان : اشخاص پست و خراب
- رخنه : سوراخ، چاک، شکاف
- آتشدان : دیگدان
- فرو رفتن : پایین رفتن
- نگونسار : سرچپه
- دیده : چشم
- نماید : معلوم میشود

سیرت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه

حضرت عمر فاروق رضی الله عنه پس از حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه خلیفه شد. نام اصلی اش عمر و نام پدرش خطاب بود. چون بسیار عادل بود، از طرف حضرت محمد صلی الله علیه وسلم برایش لقب فاروق داده شده بود. به سن ۲۷ ساله گی به دین مقدس اسلام مشرف شد و دین اسلام به وسیلهٔ آنحضرت قوت زیاد پیدا کرد. حضرت عمر فاروق رضی الله عنه مانند حضرت ابوبکر رضی الله عنه بیشتر وقت خود را با حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و در خدمت ایشان سپری میکرد.

حضرت عمر فاروق رضی الله عنه در غزا های زیاد اشتراک داشت.

حضرت عمر فاروق رضی الله عنه در دورهٔ خلافت خود به اسلام و مسلمانان خدمات زیادی را انجام داد.

یکی از قصه های عدالت حضرت عمر رضی الله عنه اینست که، در زمان خلافت شان به مردم برای ساختن لباس از بیت المال تکه داده شد. حضرت عمر فاروق رضی الله عنه به اندازهٔ دیگران تکهٔ خود را گرفته از آن برای خود کالا ساختند. یک روز بر منبر ایستاده وعظ میکردند که شخصی از گوشهٔ مسجد صدا کرده گفت:

به وعظ تو گوش نمیدهم و ترا پیروی نمیکنم.

حضرت عمر فاروق رضی الله عنه به بسیار مهربانی پرسید:

چرا وعظ مرا گوش نمیکنی؟

آن شخص جواب داد: به خاطری که لباس تو نسبت به لباسهای ما درازتر است. پس معلوم میشود که تو در وقت تقسیم، تکهٔ زیاد را گرفته ای.

حضرت عمر رضی الله عنه دانست که آن شخص شک نموده است، باید آنرا قناعت بدهد. لذا از عبدالله پسر خود خواهش کرد تا به قناعت آن شخص بپردازد.

عبدالله گفت: من حصهٔ تکهٔ خود را به پدرم بخشیده ام، بخاطری که خلیفهٔ اسلام است، لباسش کوتاه نیاید.

آن شخص قناعت کرد و از خلیفه عذر خواست.

نام نیکو گر بماند ز آدمی　　　به که زو ماند سرای زرنگار

- سیرت : عادت، خوی
- فاروق : فرق کننده بین حق و باطل
- عادل : عدالت پیشه
- لقب : نامی که کسی به آن مشهور شود
- مشرف : شرف یافته، بلند مرتبه شده
- وعظ : سخن گفتن بر منبر یا جای دیگر، نصیحت
- پیروی : اطاعت
- بیت المال : خزانهٔ مسلمانان

وقت را بیهوده مگذرانید

جمیل و اکرم از دوران کودکی باهم رفیق بودند. یکجا مکتب میرفتند و در صنف پهلوی یکدیگر مینشستند و دوستی شان روز به روز بیشتر میشد. آنها تا صنف چهارم باهم یکجا بودند.

جمیل در درسهای خود بسیار زحمت میکشید، هر روز درسهای خود را تکرار میکرد، کارهای خانه گی را انجام میداد، کار امروز را به فردا نمیگذاشت و اول نمرهٔ صنف خود بود.

اکرم زحمت نمیکشید، درسهای خود را یاد نمیگرفت، کارهای خانه گی را انجام نمیداد و کار امروز را به فردا میگذاشت. چندین بار ناکام مانده آخر از مکتب خارج شد. به دنبال کسب و کار دیگر هم نرفت و به هر طرف بیکار گشت و گذار میکرد.

جمیل به درس و مکتب خود دوام داد، تا که از صنف ششم به درجهٔ اول فارغ شد. ادارهٔ مکتب برایش تحفه و جایزه هم داد.

معلم، پدر و مادرش هم از زحمت کشی او راضی بودند. او به صنف هفتم شامل شد و از صنف دوازدهم هم به درجهٔ اول فارغ گردید. شامل فاکولتهٔ طب شد، در آنجا هم به درسهای خود کوشش میکرد تا که به حیث یک داکتر لایق در شفاخانهٔ شهر مقرر شد. او هر روز عصر مریضان را در معاینه خانهٔ خود نیز معاینه میکرد و هم به کار رسمی خود مشغول بود.

روزی اکرم را دید که بسیار پریشان معلوم میشود. از او پرسید که چی کسب و کار داری؟

اکرم گفت: هیچ کاری ندارم، کسب و کاری را هم یاد ندارم، بسیار محتاج میباشم، هیچ چیز ندارم که ضرورت زنده گی ام را رفع کند. هیچکس هم با من کمک نمیکند، بیچاره و بی روزگار میباشم.

جمیل برایش گفت: تو خود ملامت استی، این نتیجهٔ همان بیهوده گشتنها و درس و سبق نخواندن است. تو همیشه وقت خود را بیهوده میگذشتاندی و فکر آیندهٔ خود را نداشتی. حالا با تو هیچکس کمک کرده نمیتواند، زیرا تو بهترین وقت خود را از دست داده ای. طوریکه میگویند: "وقت مانند طلای سرخ است." اما این طلا از دست تو رفته است. من وقت خود را بیجا نگذشتاندم و از هر لحظهٔ وقت استفاده میکردم. از سبب وقت شناسی، حالا زنده گی آرام دارم.

خیر، حالا هم وقت است خود را در یک کورس سواد آموزی شامل کن و باز یک کسب را هم یاد بگیر. خداوند جل جلاله مهربانست، زنده گیت خوب میشود.

- بیهوده : بی فایده
- دوران : زمان، وقت
- کودکی : طفلی
- انجام : به آخر رسیدن کاری
- تحفه : سوغات، جایزه
- جایزه : تحفه، سوغات
- راضی : خشنود
- طب : طبابت و داکتری
- لحظه : یک چشم زدن
- رفع : برطرف کردن، دور کردن

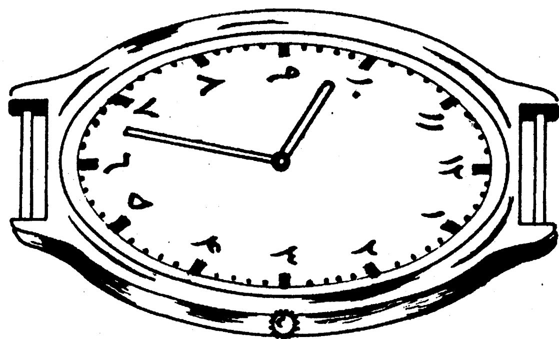
مادر

ای مادر عزیز که جانم فدای تو
قربان مهربانی و لطف و صفای تو
هرگز نشد محبت یاران و دوستان
همپایهٔ محبت و مهر و وفای تو
مهرت برون نمیرود از سینه ام که است
این سینه خانهٔ تو و این دل سرای تو
ای مادر عزیز، حیات داده ای مرا
سهل است اگر که جان دهم اکنون برای تو
خشنودی تو مایهٔ خشنودی من است
زیرا بود رضای خدا در رضای تو

گر بود اختیار جهانی به دست من
میریختم تمام جهان را به پای تو

- فدا : قربان کردن
- لطف : مهربانی
- صفا :پاکی
- همپایه : برابر و مانند
- مهر : محبت، مهربانی

- سهل : آسان
- اکنون : حالا
- خشنودی : خوشحالی
- مایه : اساس، تهداب

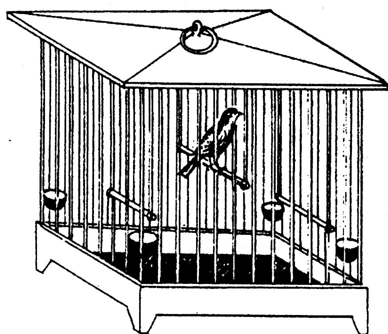


ساعت

تک تک ساعت چی گوید، گوش دار — گویدت، بیدار باش ای هوشیار
از تن آسایی و بیکاری بترس — هم مشو یک ثانیه غافل ز درس
عقربک آهسته پندت میدهد — پند شیرین تر ز قندت میدهد
گویدت جانا گذشته در گذشت — هیچ عاقل گرد ُبگذشته نگشت
همچو من طاقت ورو رزمنده باش — روز تا شب در غم آینده باش
تنبلی آرد به چشمان تو خواب — میشود آینده ات یکسر خراب
زنده گی پیوسته با آینده است — هر کرا آینده باشد زنده است

هرکه او غافل ز آینده شود
بر در آینده گان بنده شود

- تن آسایی : تنبلی
- غافل : بی خبر
- عقربک : سوزنک ساعت
- عاقل : هوشیار، دانا
- آینده گان : نسل بعدی، مردمی که بعداً می آیند
- بنده : در اینجا به معنی نوکر



مرغ و قفس

قضــــا را مــــرغک بـیچــارهٔ زار
بــه دست طفـل شوخی شد گـرفتار

بــه زنــدان قفس بنمــود جـایـش
فـــزوده دانـــه و آبـــی بـــرایـش

مــراعاتش چـــو جــان خویش میکرد
ولـــی مــرغک تــأسف بـیش میکـرد

بیــادش آمـــدی چـــون بـاغ و بستان
نیـاسودی دمـــی از شـــورو افغـــان

چـــو از یـــاران گلشـن یـاد میکـرد
فغـــان و نـــالــه و فـــریـاد میکــرد

کسی گفتش که این شورو فغان چیست
فـــراغ البـــال مـــی بـــاید ترا زیست

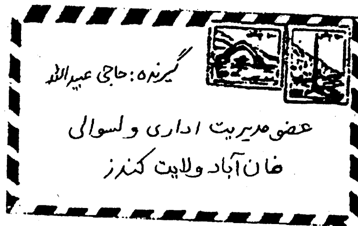
خـدایت خـــانــه ای دادسـت زیبـــا
کـــه میبـــاشـد ستـــونهایش مطـــلا

ز خـــورد و نـــوش هـــم آمــاده داری
دگـــر بهـــر چـــه دایـــم بیـقراری

بگفتا است حرفت جمله مقبول
مرا هم لیک عذری است معقول
همیشه شور و فریادم از آنست
که آسایش نه تنها آب و نان است
قفس زیبا و آب و نان فراوان
بود با اینهمه با من چو زندان
مرا از زنده گی اکنون چه لذت
که گردد صرف عمرم در اسارت
کسی اینجا بود آسوده احوال
که بتوان زد به کام خود پر و بال
اگر قیدی به عالم میپسندی
به آزادیت باید پای بندی ,

ملک الشعرا بیتاب

- قضا را : ناگهان
- مراعات : نگهداشتن
- تأسف : افسوس کردن
- نیاسودی : آرام نمیشد
- فراغ البال : آرامی و آسوده گی
- مطلا : طلا کاری
- مقبول : زیبا و قشنگ
- معقول : به عقل برابر
- زندان : بندیخانه
- لذت : مزه
- اسارت : بنده گی
- زار : ضعیف
- فزوده : انداخته
- بیش : زیاد
- آمدی : میآمد
- دمی : لحظه یی
- شور و فغان : چیغ و فریاد
- گلشن : باغ، گلزار
- می باید : لازمست
- زیست : زنده گی کردن
- خورد و نوش : خوردنی و نوشیدنی
- بیقرار : نا آرام
- آسایش : آرامی
- آسوده : آرام
- کام : مقصد
- پسند : قبول



تاریخ ....

نامهٔ پسر برای پدر

پدر بزرگوار و مهربانم؛ السلام علیکم !

اولتر از همه صحتمندی وجود مبارک شما، والدهٔ محترمه و خانوادهٔ شریف خود را ازخداوند جل جلاله آرزو مینمایم. از خداوند جل جلاله میخواهم که نیکبختی هردو دنیا را نصیب تان سازد.

نامهٔ پر از محبت پدرانهٔ شما برایم رسید، آنرا مطالعه کردم و نصیحت های مفید شما را، که سبب کامیابی دنیا و آخرتم میشود، به ذهن سپردم. ان شاءالله آن را عملی میکنم.

من هر روز پنج وقت نماز خود را در مسجد به جماعت ادا مینمایم، درسهای خود را همیشه مطابق تقسیم اوقات میخوانم، به فضل خداوند متعال و از برکت دعای شما در امتحان چهارونیم ماهه به درجهٔ اول کامیاب شده ام. ادارهٔ مکتب و استادانم همه از من راضی اند. کدام مشکلی ندارم ، از طرف من به کلی خاطر جمع باشید. با احترام

پسر شما عبدالله

- والده : مادر
- مفید : فایده مند
- ان شاء الله : اگر خدا بخواهد، به خواست خداوند جل جلاله

تأثیر ارشادات نبوی ﷺ

چند نفر در یک دفتر کار میکردند. یک روز توریالی نزد آمر اداره رفت و گفت: "زلمی که در دفتر ما کار میکند، آدم خوب نیست، به کار نمیفهمد، بهتر است که از این اداره کشیده شود."

آمر اداره در بارۀ رویه و کار فهمی زلمی پرسشهایی کرد و معلومات مکمل پیدا کرد. فهمید که توریالی دروغ گفته است و با زلمی کینه و دشمنی دارد.

روز دیگر توریالی به مسجد رفت، در جریان موعظه از امام مسجد این حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم را شنید که گفته است: "مسلمان واقعی کسی است که مردم از دست و زبان او ضرر نبینند."

وقتی که توریالی این حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم را شنید، توبه نموده با خود وعده کرد که پس از این از دست و زبانش به هیچکس ضرر نرساند.

*** *** ***

شخصی گاوهای خود را به کشت سبز گندم کسی دیگری میچراند. در این وقت یکنفر او را دیده به او گفت: آیا میگذاری که کسی گاوهای خود را در کشت سبز گندم تو بچراند؟

آن شخص برایش گفت: نی هرگز نمیگذارم.

آن آدم فهمیده در جوابش گفت: حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرموده است: "چیزی را که به خود میپسندید به دیگران هم بپسندید تا مؤمن کامل شوید."

آن شخص فوراً گاوهای خود را از آن کشت سبز گندم بیرون نموده و توبه کرد که پس از این به کسی ضرر نرساند.

- ارشادات : رهنمایی ها، سخنان خوب
- مؤمن : با ایمان
- موعظه : وعظ و نصیحت کردن

قوانین مکتب

تفریح تمام شد و ساعت درسی شروع گردید. با شنیدن صدای زنگ مکتب تمام شاگردان و معلمان به صنفهای خود رفتند. به صنف چهارم معلم دینیات درس را شروع کرده بود، که اشرف یکی از شاگردان این صنف به دروازه تک تک زده اجازهٔ داخل شدن خواست. معلم به سبب ناوقت آمدن اول اجازهٔ داخل شدن را برایش نداد. پسانتر، برای این که احترام قوانین مکتب را برایش بفهماند، او را به داخل صنف اجازه داده امر کرد که به جایش برود.

معلم گفت: مکتب جاییست که شاگردان را برای زنده گی آینده آماده میسازد. از یکطرف خواندن، نوشتن و علوم را یاد میدهد و از طرف دیگر اخلاق و عادات نیک را میآموزاند و شما را به زنده گی خوب و بهتر آشنا میسازد.

میدانید که به وقت معین به مکتب آمدن و به وقت معین به صنف داخل شدن از جملهٔ قوانین و مقررات مکتب است. این مقررات را ادارهٔ معارف و مکتب تعیین کرده که همهٔ ما و شما باید آنرا پیروی کنیم.

اشرف که با شنیدن زنگ به صنف نیامد و پس از آمدن معلم، به صنف آمد قانون مکتب را پیروی نکرد. پیروی از قوانین مکتب برای شاگردان بسیار ضرور است. شما باید این اخلاق و تربیه را یاد بگیرید و به آن عادت کنید.

قانون و مقررات اگر کوچک یا بزرگ است، همه باید آنرا پیروی کنیم. شما باید قوانین مکتب را احترام و از آن پیروی کنید تا در زنده گی همیشه کامیاب باشید. من چند قاعده و قانون سادهٔ مکتب را برایتان ذکر میکنم که در اجرای آن خود را عادت دهید:

۱ . به وقت معین به مکتب بیایید و با شنیدن صدای زنگ داخل صنف شوید.

۲ . وقت درس گپ نزنید وتمام هوش وگوش خود را به گفته های معلم بگیرید.

۳ . چوکی، میز، تختهٔ صنف، دروازه ها، دیوارها و غیره چیزهای مکتب را پاک و ستره نگاه کنید.

۴ . به اوامر و هدایات معلم پابند باشید.

۵ . وقت تفریح، بازی و تفریح نمایید و وقت درس کاملاً متوجه درس باشید.

٦ . با همصنفان خود با پیشانی باز و رویهٔ برادرانه پیش آمد نمایید.

۷ . وقتی که معلم حاضر نباشد به گفتهٔ کفتان صنف کار کنید.

۸ . آمران مکتب، معلمان و کلانسالان خانواده و وطن را همیشه احترام کنید.

۹ . کارهای خانه گی راکه از طرف معلمان داده میشود در وقتش اجرا کنید.

۱۰. در سرسبزی و پاکی مکتب کوشش کنید.

به چیزهایی که گفتم، اگر پابندی کردید یقین دارم که آینده در اجتماع یک شخص لایق و با اخلاق میشوید.

- علوم : علم ها، دانشها
- معین : تعیین شده
- لوازم : چیزهای ضروری
- مکلف : مجبور
- هدایت : رهنمایی با سخن
- قوانین : قانون ها، قاعده ها

زرغونه

زرغونه یکی از زنان مشهور و هوشمند کشور ماست. او شاعر و نویسندهٔ توانایی بود که در حدود دوصد سال پیش در پنجوایی قندهار تولد شده بود.

نام پدرش دین محمد کاکړ بود. دین محمد کاکړ زرغونه را در خوردی درس میداد. زرغونه به شعر ذوق و شوق فراوان داشت. از این سبب اشعار شاعران را با شوق و ذوق میخواند و خودش نیز شعر میگفت. وقتی که بزرگ شد کتاب بوستان شیخ سعدی شیرازی را به شعر پشتو درآورد و نام آنرا بوستان پشتو گذاشت.

زرغونه خط بسیار خوب داشت. او بوستان پشتو را به خط خود نوشته است.

*** *** ***

مادر احمدشاه بابا هم زرغونه نام داشت. نام پدر احمدشاه بابا، زمان خان بود. زرغونه، احمدشاه بابا را بسیار خوب تربیه کرد. از این سبب نام زرغونه در تاریخ وطن ما مشهور است که به نام زرغونه انا یا مادرکلان یاد شده است.

مادر به یکدست گهواره و به دست دیگر جهان را حرکت میدهد.

اگر یک مرد باسواد شود یک فرد باسواد میشود.

اگر یک زن باسواد شود یک جامعه باسواد میشود.

- هوشمند : با هوش
- تولد : پیدا شدن

اشعار برگزیده

سینه را اول ز کینه پاک دار   خویشتن را بعد از آن مؤمن شمار

[عطار]

هرچه بر خود میپسندی بر همه عالم پسند

خیر رسان خلق باش و شر خود را کن تو بند

[فیضی]

هرآن طفل کو جور آموزگار   نه بیند جفا بیند از روزگار

[سعدی]

غم دین خور که غم غم دین است   همه غمها فروتر از این است

[سنایی]

با مردم نا اهل مبادا صحبت   کز مرگ بتر صحبت نا اهل بود

[خواجه عبدالله انصاری]

کم گوی و گزیده گوی چون در   تا ز اندک تو جهان شود پر

[نظامی]

سخن سنجیده گو تا دوست را دشمن نگردانی

ز حرف بی تأمل آشنا بیگانه میگردد

[ ]

- اشعار : جمع شعر
- برگزیده : انتخاب شده
- کینه : دشمنی
- گزیده : انتخاب شده
- اندک : کم
- دُر : دانهٔ قیمتی
- کو : که او
- جور : در اینجا به معنی عذاب و سختی
- آموزگار : معلم
- جفا : ستم، ظلم
- فروتر : پایینتر، در اینجا به معنی بی ارزش
- بیهوده : بی فایده
- نیاسودن : آرام نبودن
- نا اهل : نا دان
- مبادا : در اینجا به معنی نباشد
- تأمل : فکر، سنجش



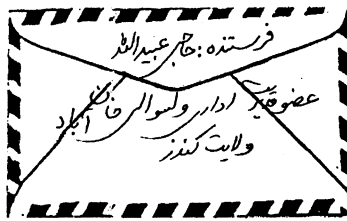
زنده گی دهاتی

روزی معلم از شاگردان خود پرسید: که معنای دهاتی را میدانید؟ شفیق از همه اولتر دست خود را بلند کرد و گفت:

بلی معلم صاحب! در ده و قریهٔ که ما زنده گی میکنیم همسایه های دور و پیش ما به نام همقریه های دهاتی یاد میشوند.

معلم گفت: بلی فرزندانم، ما همه در قریه یا در ده زنده گی میکنیم همسایه های دور و پیش ما اگر از خود اند یا بیگانه بالای ما یک قسم حقوق همسایه گی دارند. قسمی که ما در برابر خانوادهٔ خود مسئوولیت داریم، همین قسم نزد همقریه های خود که با آنها زنده گی داریم مسئوول میباشیم. باید به آنها خدمت کنیم و آنها را کمک کنیم. ما باید در غم و شادی همقریه های خود شریک باشیم تا زنده گی آرام و با سعادت داشته باشیم.

- سعادت : نیکبختی



تاریخ ....

نامۀ پدر برای پسر

پسر عزیزم عبدالله جان، السلام علیکم !

نامۀ تاریخی ۱۳۸۰/۱۰/۲۰ ترا که از صحت و تندرستیت خبر میداد گرفتم.

من و تمام اعضای خانواده از کامیابی و زحمت کشی ات بسیار خوش شدیم. این که همیشه متوجه اجرای اوامر خداوند جل جلاله میباشی و نمازهای پنجگانه را به جماعت ادا میکنی، اجر عظیم را برایت میخواهم و رضایت خود را اظهار میکنم.

امید است همچنان سرگرم درس و ادای عبادت خود باشی، در تمام کارهای خود اخلاق و رویۀ اسلامی را فراموش نکنی پیوسته از اوامر قرآنکریم و اخلاق نیک پیغمبر صلی الله علیه وسلم پیروی کن.

شاد و کامیاب باشی

پدرت عبیدالله

- اجر : عوض، مزد
- عظیم : بزرگ
- اظهار : نشاندادن
- تندرستی : جانجوری
- شاد : خوشحال

همکاری با فامیل

پیغمبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه وسلم که وظیفهٔ بزرگ پیغمبری را اجرا میکرد و شب و روز مردم را به دین اسلام دعوت میکرد. وقتی که در خانه میبودند، در کارهای خانه هم با همسران خود کمک و معاونت میکردند.

حضرت پیغمبر اسلام صلی الله علیه وسلم گاهی لباسهای خود را خود میشستند و پیوند میکردند. کفشهای خود را خود پینه میکردند وُ گوسفندان را میدوشیدند.

احتیاجات همسران خود را برآورده میساختند. گاهی خانهٔ خود را جاروب میکردند و شتران را به جایش میبردند. در همه کارهای خانه از هیچ نوع همکاری دریغ نمی ورزیدند و دایماً میفرمودند:

کمک کردن به کارهای خانه صدقه و احسان در راه خداست.

- همسران : خانمها
- معاونت : کمک کردن
- عیب : نقص و کمبود
- ننگ : عیب و نقص
- کفش : بوت، پاپوش
- برآوردن : آماده کردن
- صدقه : قربانی
- احسان : خوبی
- رفع : دور کردن

فعــل

کلمه ایست که اجرای یک کار را نشان میدهد. هر فعل یا هر کار در سه زمان یا سه وقت اجرا میشود: فعل یا کار زمان گذشته، فعل یا کار زمان حال یا موجود، فعل یا کار زمان آینده.

مثل: نوشتم، مینویسم، خواهم نوشت و غیره.

*** *** ***

مثلها

۱. چو می بینی که نابینا و چاه است — اگر خاموش بنشینی گناه است

۲. تو نیکویی کن و در دجله انداز — که ایزد در بیابانت دهد باز

۳. گاوان و خران بار بردار — به ز آدمیان مردم آزار

۴. سالی که نیکوست، از بهارش پیداست.

۵. مار گزیده از ریسمان دراز میترسد.

۶. کوه به کوه نمیرسد، آدم به آدم میرسد.

۷. نامش کلان و دهش ویران.

۸. آدم خوش معامله شریک مال مردم است.

۹. آشپز که دو تا شد، آش یا شور میشود یا بی نمک.

- مثل : متل یا ضرب المثل
- دجله : دریا
- ایزد : خداوند جل جلاله
- بیابان : دشت
- نیکو : خوب
- ده : قریه
- آدمیان : انسانها

صبر و پایداری

نجیب در صنف چهارم بود که پدرش مریض شد. پدر نجیب یکماه در شفاخانه بود. نجیب صبح وقت از خواب برمیخاست، پس از وضو و نماز اول به شفاخانه و بعد به مکتب میرفت.

پس از رخصتی مکتب به خانه میرفت، نان چاشت را میخورد، نماز پیشین را ادا میکرد، کارهای خانه را انجام میداد و پس از آن به کار کشت و زراعت مشغول میشد.

وقت عصر باز به دیدن پدر خود به شفاخانه میرفت و پرهیزانهٔ پدر خود را میبرد. اگر به دوا ضرورت میبود آنرا تهیه میکرد و احوال خانه و کشت و کار را به پدر خود میگفت. در شفاخانه هم به خدمت پدر مشغول میشد، شب به خانه میآمد و درسهای خود را تکرار میکرد و کارهای خانه گی را انجام میداد.

پس از یکماه پدرش صحت یافت و به خانه رفت نجیب راگفت، آفرین پسرم تو صبر و حوصلهٔ زیاد داری، تمام کارها را با پایداری و صبر انجام دادی من ان شاء الله تمام ضرورتهای زنده گی ات را تهیه میکنم.

انسان در زنده گی به انواع مشکلات و حوادث روبه رو میشود، گاهی خوشی و گاهی غم برای انسان پیدا میشود. انسان باید در وقت غم و خوشحالی هیچ چیز خود را فراموش نکند. در غمها هم آنقدر بی صبر نباشد که دلشکسته شود و حیران بنشیند، انسان باید همیشه قلب قوی داشته باشد و از صبر و حوصله کار بگیرد.

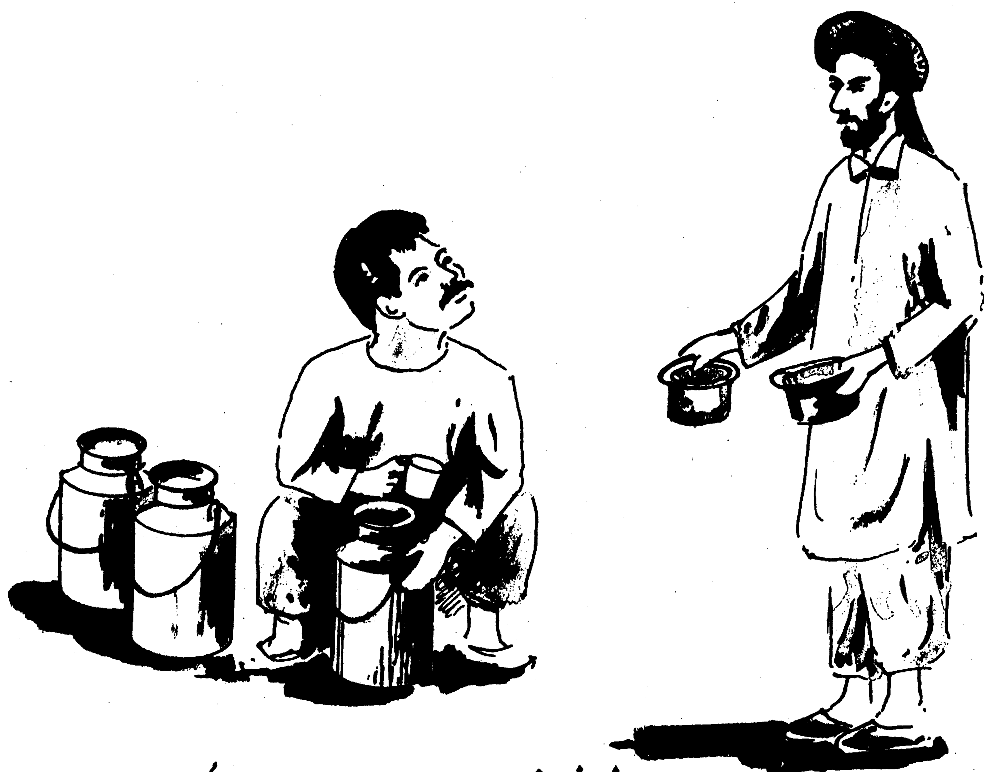
مردم در زنده گی سختیها را تحمل نموده کوشش میکنند مشکلات را حل سازند تا کامیاب و خوشحال شوند.

در آخر پدر نجیب برایش گفت: اگر میخواهی کمک خداوند جل جلاله همیشه با تو باشد پنج وقت نماز خود را ادا کن.

در حال صبر از خداوند جل جلاله طلب کمک کن، بیشکُ که خداوند جل جلاله مددگار صابران است.

مثل مشهور است که میگویند: صبر تلخ است مگر بر شیرین دارد.

- مشغول : سرگرم
- عصر : دیگر
- پرهیزانه : غذای مریض
- تحمل : برده باری
- مددگار : کمک رسان، کمک کننده



لطیفه

شیر فروشی همیشه آب را باشیر یکجا میکرد و میفروخت. یکی از خریداران که از این کار شیر فروش بسیار آزرده شده بود یک روز عوض یک ظرف دو ظرف آورده به شیر فروش گفت:

امروز دو ظرف آورده ام که شیر و آب را یکجا نکرده، شیر را در یک ظرف و آبرا در ظرف دیگر جدا جدا بدهی.

شیر فروش از این کار خود پشیمان شده خجالت کشید.

- آزرده : خفه ، دق

محیط زیست

تمام چیزهایی که در چهار طرف ما وجود داشته و در زنده گی ما تأثیر دارد، محیط زیست گفته میشود. تمام چیزهای ضروری به خاطر دوام زنده گی مثل: هوا، آب، خوردنیها، لباس، خانه و مانند اینها از محیط به دست میآید. جنگلها، چراگاهها، معادن و غیره در نگهداری محیط زیست کمک میکنند.

منابع طبیعي؛ مانند: جنگلها، چراگاهها، معادن، دریاها، کوهها و غیره محیط زیست بوده همه دارایی مردم و سرمایهٔ ملي ما میباشند. هرکس حق دارد از آنها استفاده کند، هیچ شخص اجازه ندارد از این منابع به تنهایی خودش استفاده کند و دیگران را محروم سازد.

موجودات زنده بدون محیط زیست نمیتوانند به زنده گیِ خود دوام دهند. خرابی محیط زیست موجودات زنده را به مرگ یا به مهاجرت میکشاند.

نگهداری محیط زیست وظیفهٔ هر انسان است. هرکدام ما باید به نوبهٔ خود محیط خود را پاک نگهداریم. نگهداری جنگلها، نهالشانی، جلوگیری از آلوده شدن و چتلی آبها محیط زیست را پاک نگهمیدارد. محیط زیست فایده های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و صحی را نیز در خود دارد.

- محیط : احاطه کننده، جایی که انسان در آن زنده گی میکند. - زیست : زنده گی کردن
- مهاجرت : هجرت کردن، رفتن از یکجا به جای دیگر - محروم : بی نصیب، بی بهره
- منابع : جمع منبع ، سرچشمه ها - جامعه : مردم، جمعیت انسانی

بتهٔ مضر



موسم بهار بود، زلمی با پدرش به ده میرفتند، راه ده از بین کشتزار میگذشت. کشت های گندم سرسبز و شاداب بودند. از دور در بین آنها یک کرد کلان پر از گلهای قشنگ معلوم میشد. زلمی و پدرش برای دیدن آن رفتند. زلمی از دیدن گلهای رنگارنگ حیران شده بود و نام آن بته های پر از گلها را نمیدانست. از پدرش پرسید که این بته های مقبول چی نام دارند؟

پدرش گفت: این بته ها با این مقبولی بسیار مضر و خطرناک است. این بتهٔ بد کوکنار نام دارد. غوزه ها و دانه های این بته زهر دارند. هرکس آنرا بخورد، خونش خشک میشود. رنگش زرد میگردد، ضعیف و بیکاره میشود. کار کرده نمیتواند و از کار میماند. شیرهٔ غوزهٔ آن تریاک نام دارد که آنهم زهری و خطرناک است. از این شیرهٔ پودر میسازند که زهری تر و خطرناک تر است.

زلمی پرسید: چرا این پودر خطرناک است؟

پدرش گفت: فرزندم! بعضی اشخاص نافهم این پودر را میکشند، هرکس یکبار آنرا بکشد به آن عادت پیدا میکند، یعنی عملی میشود. آنوقت همه دارایی خود را به خاطر خریدن و کشیدن آن از دست میدهد. وقتی که همه



سامان خانه فروخته شد، به دزدی دست میزند تا پول پودر را پیدا کند. از خانواده اش، دوستانش و همه مردم بیگانه میشود و تنها می ماند. عزت و اعتبار خود را از دست میدهد، مردم از او نفرت می کند.

زلمی گفت: راستی پدر این چقدر بتهٔ خطرناک است.

پدرش گفت: بلی بهتر است که به جای آن گندم، جواری، شالی، کچالو و چیزهای مفید دیگر کشت شوند.

کشت بته های نشه آور و استعمال آن در دین مقدس اسلام مطلق ناروا و حرام است چنانچه خداوند جل جلاله فرموده است:

"در حالت نشه به نماز نزدیک نشوید"

***   ***   ***

احتیاط از همنشین بد

با بدان کم نشین که صحبت بد گرچه نیکی ترا پلید کند
آفتاب به این بزرگی را ذرهٔ آب ناپدید کند

- شاداب : سرسبز
- غوزه : غلاف پنبه، تخمدان خشخاش
- مقبول : پسندیده
- ناروا : حرام

آگاهی از ماینها

همه میدانیم که کشور ما جنگ زده است. میلیونها ماین در وطن ما وجود دارد. وقتی میخواهیم به جایی رفت و آمد کنیم، اولتر باید از مردم آنجا در بارهٔ ماین معلومات کنیم. هیچگاه به راههایی نرویم که کسی در آن جاها رفت و آمد نداشته باشد.

نشانیهای خطر ماین را باید فراموش نکنیم. جایی که مناره های سنگی (سنگ قاله)، کتاره ها و یا سنگهای سرخ را ببینیم، باید نزدیک آنها نرویم. این ها همه نشانهٔ موجودیت ماین است.

ماینها چیزهای انفلاق کننده اند که در زیر زمین یا به روی زمین جابه جا شده اند و باعث مرگ انسان و حیوان میشوند.

ماینها از آهن، چوب و پلاستیک ساخته میشوند؛ و بر دو قسم اند: یکی، ضد انسان و حیوان و دیگر، ضد وسایل حمل و نقل؛ مانند: موتر، تانک و غیره.

ماینها شکلهای مختلف دارند؛ بعضی شکل قطی دارند، بعضی شکل قندانی دارند، برخی استوانه یی شکل، بعضاً هم به شکل پروانه و بعضی هم به شکل رادیو های کوچک دیده میشوند. یک قسم آن بالای چوب گذاشته میشود که دارای رنگ نسواری است و بعضی هم با سیم یا تار نازک یکی بادیگر بسته میباشند که آن سیم یا تار به آسانی دیده نمیشود، با نزدیک شدن یا تماس با آن سیم یا تار، انفجار میکند.

بمها و گلوله های منفلق ناشده نیز مانند ماینها خطرناک میباشند که باید به آنها دست زده نشود.

- آگاهی : باخبر بودن
- انفجار : ترقیدن، باز شدن، کفیدن
- منفلق : انفلاق کردهٔ، ترقیده
- تماس : لمس کردن، دست زدن. مالیدن

ما صلح میخواهیم

انسان بدون دوستی و صلح آرام زنده گی کرده نمیتواند و در حالت صلح میتواند بهتر کار کند، خانه، قریه، شهر و وطن خود را آباد سازد.

بدون صلح هیچ کشوری ترقی کرده نمیتواند. هر مشکلی چی مشکل خانه یا مشکل قریه یا شهر و وطن باشد، باید از راه صلح و مشوره و از راه دوستی حل شود. اگر مشکلات یک کشور از راه صلح حل نشود، جنگ پیدا میشود. وقتی که جنگ پیدا شد، هم مردم کشته میشوند و هم ویرانی زیاد میگردد. هر کس که میخواهد به وطن خود خدمت کند و آن را آباد سازد، باید همیشه از صلح کار بگیرد و نگذارد که جنگ شود. هرکس که جنگ میکند و میخواهد از راه جنگ به مقصد خود برسد، صلح و آرامی را نمیخواهد. آن شخص دشمن وطن و مردم است. ما که وطن و مردم خود را دوست داریم خواهان صلح میباشیم.

ما حالا به صلح بسیار ضرورت داریم تا ویرانیهای وطن خود را آباد سازیم. صلح نعمت بزرگ خداوند است ما همه صلح میخواهیم و میگوییم:

" زنده باد صلح ! "

- صلح : آرامش، ختم جنگ
- ویرانی : خرابی

نظافت

خداوند جل جلاله مردم پاک و با نظافت را دوست دارد. پیغمبر ما حضرت محمد صلی الله علیه وسلم هم پاکی را خوش داشتند. پاکی و نظافت انسان را تندرست نگهمیدارد. بسیار مریضی ها از چتلی پیدا میشود. بدن پاک، خوراک پاک، لباس پاک، خانهٔ پاک، قریهٔ پاک، شهر پاک، محیط زیست پاک، هوای پاک و تازه برای صحت و تندرستی انسان کمک زیاد میکند.

ما باید زود زود بدن خود را بشوییم تا چرک بدن دور شود. بدن انسان سوراخهای کوچک دارد که از آنها عرق خارج میشود. چرک این سوراخها را بسته میکند و با بسته شدن این سوراخها، عرق هم خارج نمیشُود. آنوقت انسان مریض میشود.

اگر انسان دندانهای خود را برس یا مسواک نکند، پارچه های کوچک غذا در میان دندانها باقی مانده گنده شده دهن را بد بو میسازد. درد دندان و درد معده را به وجود میآورد.

اگر ناخنهای دست و پای گرفته نشوند، در زیر آنها چرک جمع میشود. چرکهای آن با غذا به معده میرود و مریضی های معده از این چرکها پیدا میشود.

پاکی چشمها، گوش و مویها نیز ضروری است، باید موهای سر خود را کم نماییم تا چرک در بین آنها جای نگیرد.

کار و کوشش

حضرت محمد صلی الله علیه وسلم با یاران خود از ظلم کفار مکه به مدینهٔ منوره هجرت کردند. در آن شهر در جایی ساکن شدند. حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرمودند: اگر این جای خریده شود و یک مسجد در آن ساخته شود بهتر خواهد شد.

آن زمین مال دو یتیم بود، بزرگان آنجا میخواستند که آن دو یتیم زمین خود را رایگان بدهند، اما حضرت محمد صلی الله علیه وسلم نمیخواستند زمین را رایگان بگیرند. بالآخره آن زمین خریده شد، سنگ آوردند و به کار ساختن مسجد شروع کردند تا این که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و یارانش مسجد مدینهٔ منوره را به دست خود اعمار کردند.

حضرت عثمان رضی الله عنه در زمان خلافت خود آنرا بسیار زینت دادند که امروز آنرا مسجد نبوی هم میگویند.

وقتی که لشکر کفار از مکه به طرف مدینه روان شدند، حضرت محمد صلی الله علیه وسلم خبر شده به خاطری که لشکر کفار نتوانند داخل شهر مدینه شوند امر کردند که دورا دور شهر خندق کنده شود. سه هزار نفر

مسلمان بیست شب و روز کار کردند حتی سه روز برای شان غذا هم نه رسید آنان در شکمهای خود سنگ بسته بودند. حضرت محمد صلی الله علیه وسلم به شکم خود سنگ بسته کرده و به کار خود مشغول بودند. در وقت کندن خندق سنگ بزرگی پیدا شد، اصحاب کوشش کردند که آنرا بشکنند اما زور شان نرسید مگر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم با ضربه های سخت خود آنرا شکستاندند.

زحمت کشی و کار را حضرت محمد صلی الله علیه وسلم بسیار خوش داشتند. از همین سبب گفته اند: کار کردن سنت است.

*** *** ***



چیستان

یک جفت کبوتران ابلق استند جدا جدا معلق
پرواز به آسمان نمایند از خانهٔ خود برون نیایند

- ساکن : سکونت کننده
- رایگان : مفت
- زینت : زیبایی، آرایش
- خندق : چقوری که آب داشته باشد
- ضربه : با زور چیزی را زدن



گلها و میوه ها

در کشور عزیز ما گلهای رنگارنگ و میوه های قسماقسم پیدا میشود. گلهای مشهور کشور ما عبارت اند از: گلاب، نرگس، یاسمن، نسترن، اکاسی، نازبو، شببو، پتونی، انتری، جعفری، فرشی، بربینه، داودی، آفتاب پرست، دلیا، کینا، عشقه پیچان، تاج خروس و غیره.

گلها را در باغها، چمن ها و خانه ها در زمین و در گلدان به خاطر زیبایی آن کشت میکنند.

مردم برای تفریح به تماشای گلها میروند. روح مردان، زنان، کودکان و پیران از تماشای گلها تازه میشود.

عطر بعضی از گلها گرفته میشود و از بعضی گلهای دیگر دواهای مختلف به دست میآید؛ مثلاً: از گل بنفشه، ختمی، گاو زبان و غیره.

گیاهها و گلها برای صحت ما بسیار مفید است، هوا را پاک و تازه نگهمیدارد.

در کشور عزیز ما میوه های مختلف نیز پیدا میشود؛ مانند:خربوزه، تربوز، انگور، سیب، ناک، شفتالو، آلوبالو، گیلاس، توت، انار، انجیر، آلوچه، نارنج، مالته، کینو، لیمو و غیره که همه را میوهٔ تازه میگویند.



در وطن ما میوه های خشک هم زیاد است که عبارت اند از: کشمش، انجیر، بادام، پسته، سنجد، کشته، چارمغز، جلغوزه و غیره.

خوردن میوه های خام سبب مریضی میشود، میوه ها باید وقتی خورده شوند که رسیده باشند یعنی خوب پخته شده باشند.

میوه های تازه و خشک کشور عزیز ما به خارج هم صادر میشود که برای وطن ما مفاد زیاد دارد.

باید هرکس به شاندن و نگهداری درخت های میوه دار و بی میوه توجه کند. هر سال باید نهالهای نو شانده شود. از درختها و بته ها مراقبت گردد، تمام بته ها و درختها در حقیقت مال مشترک همه مردم است و همه از آن استفاده میکنند.

- تفریح : شادمانی و خوشی
- خارج : بیرون از کشور
- صادر : روان کردن
- مراقبت : خبر گیری. نگهبانی